

Paul پل سالان

Celan

شاپور احمد

گل سرخ پبلس



www.poemhunter.com/paul-celan/biography آشنایی با پل سلان

www.poemhunter.com/paul-celan/poems شعرهای پل سلان

www.fusgallery.com Gisèle de Lestrangé کارهای گرافیک گیزله ده لسترانگه

گل سرخ هیچ کس

پل سالان

گل سرخ ہیچ کس

برگردان

شاپور احمدی

نما

نام-شماره

آشنایی / ۸

۱. بعد از ظهر سیرک و ارگ / ۲۰

۲. کیمیایی / ۲۴

۳. صنوبرین / ۳۰

۴. کُن / ۳۴

۵. دیهیم / ۳۶

۶. برش مردن بادامها / ۴۰

۷. بلور / ۴۴

۸. فوگ مرک / ۴۶

۹. گُل / ۵۲

۱۰. چشم انداز / ۵۶

۱۱. بازگشت به زادبوم / ۵۸

۱۲. هنوز می توانم ببینمت / ۶۲

۱۳. می شنوم / ۶۴

۱۴. یخ، باغ بهشت / ۶۶

۱۵. ناخوانایی / ۷۰

۱۶. جلو شمع / ۷۲

۱۷. قطبها / ۸۰
۱۸. به تنگ آوردن / ۸۴
۱۹. پیروری آشیل / ۱۰۶
۲۰. / ۱۱۰
۲۱. آنجا زمین بود / ۱۱۲
۲۲. این شامگاه نیز / ۱۱۶
۲۳. ایستادن در سایه / ۱۱۸
۲۴. دوازده سال / ۱۲۰
۲۵. وقتی دراز می‌کشی / ۱۲۴
۲۶. / ۱۲۸
۲۷. با هر اندیشه‌ای / ۱۲۹
۲۸. با صدا / ۱۳۴
۲۹. دست / ۱۳۶
۳۰. شب کوتاه / ۱۴۰
۳۱. ماندرلا / ۱۴۲
۳۲. پرتو شبانه / ۱۴۶
۳۳. آی ریشمی کوتاه رؤیا / ۱۵۰
۳۴. در طرف راستم / ۱۵۴
۳۵. تنها هنگامی که / ۱۵۶
۳۶. مزمور / ۱۶۰

۳۷. / ۱۶۴

۳۸. چراغ پیهسوز / ۱۶۶

۳۹. تنبیری / ۱۶۸

گل سرخ هیچ کس . شاپور احمدی / ۱۹۴

مزور . اینگه‌بورگ باخن / ۲۰۲

جابه‌جایی نیم‌رخ کالبد و تاریک‌روشنایی. شاپور احمدی / ۲۱۸

پیکر خاکستری هیچ کس

ناشیانه خود را باز به رؤیاهایم بسته‌ام.

آیا می‌توان یادداشتی به هیچ کس نوشت، تا چه رسد به خورشید؟

با موسیقی و میخک نیز می‌توان بد بود، و با عصر گاهی سرد

که همه جا سرک کشید، دل چزانده‌ی کفترها را یافت

و هیچ نگفت. پاهایم می‌لرزیدند. اتفاقی دست سودم

به پهلوی تاریک زمین. پشت سر هم می‌گشتیم.

با چشمهای زاغ به نثر دلگیرم می‌اندیشیدم. از جانم می‌کندم.

کسی بزرگ و پیروزگر همه چیز را از من می‌گیرد.

به دیویچه‌های دنبالم زل می‌زند؛ آنان که پس از خاکستر شبانه‌ام ترانه می‌خوانند.

و مرا می‌ستایند، قلبم را. او خداوندگار من است.

چیزی از آن روز شرماورم هنوز نگذشته است

هم خوشیم، هم تشنه. در گنبد بی‌وزن

بی‌پروا هزاران چهره‌ی برگگونه را می‌شنوم.

در چشم‌انداز خاموش دست می‌برم، چه ننگی.

خود را از دست دادم. چهره‌ام را در نیم‌رخ تکیده گیر انداختم.

دو تکه شدیم بینا با سایه‌ای که نگران بود.

ژرفای گسیخته‌ی جهان را خواندیم.

خودپسندانه به خود تن در دادیم.

زبانی را که تا دیروز ناباورانه می‌آموختیم

به یک چشم اندوختیم

و از شکل نیفتادیم.

داربست ما این گونه است.

گل سرخ ہیچ کسر

آشناپی



آشنایی



پل سلان در ۱۹۲۰ در خانواده‌ای یهودی و آلمانی‌زبان زاده شد- در چرنوویتس *Cernăuț* بوکونیای شمالی *Northern Bukovina*، که در آن زمان بخشی از رومانی بود و بعدها قسمتی از امپراتوری اتریش-هانگری *Austro-Hungarian Empire* به شمار آمد (و اکنون قسمتی از اکراین *Ukraine* است). پدرش، لئو آنتشل *Leo Antschel* می‌خواست پسرش به عبری در سفاه ایوریه *Safah Ivriah*، آموزشگاهی با پیشبآوری به خردی همسو با فرهنگ اتریشی تحصیل کند. مادرش، فریتزی *Fritzi*، خواننده‌ی پرشور ادبیات آلمانی بود که اصرار داشت زبان آلمانی زبان خانگی‌شان باشد. پس از گذراندن *Bar Mitzvah* اش در ۱۹۳۳، سلان تحصیلات رسمی عبری را پایان داد. در عوض با نشریات سوسیالیستی یهود همکاری و از جمهوریخواهان در جنگ داخلی اسپانیا پشتیبانی کرد. نخستین شعر شناخته شده‌اش، با عنوان روز مادر *Mother's Day* در دلدلی شورمندانه

بود، اگر نه احساساتی. پل از دبیرستان *Liceul Marele Voivod Mihai*

* *Bar Mitzvah* پسر یهودی که وارد بلوغ شده و باید مراسم مذهبی را به جا آورد، جشنی که برای رسیدن پسر این سن بر پا می‌شود.

(دبیرستان *Great Voivode Mihai High School*) در ۱۹۳۸ فارغ التحصیل شد.

در ۱۹۳۸، سلان به *Tours فرانسه* سفر کرد تا داروشناسی بخواند. آنشلوس* *Anschluss* وین *Vienna* را غافلگیر کرد، و در مدارس رومانیایی گرفتن سهمیه‌ی یهودیان تازه رسیده سخت‌تر بود. پس در سال ۱۹۳۹ به چرنویتس بازگشت تا ادبیات و زبانهای رمانس *Romance* را بیاموزد. سفرش به فرانسه او را به برلین کشاند و با رویدادهایی چون *Kristallnacht*** برخورد، و نیز همان‌جا با عموییش *Bruno Schragar* دیدار کرد. وی بعداً در فرانسه گرفتار شد و در *Birkenau*** در گذشت.

اشغال متحدین بوکوینا را در ژوئن ۱۹۴۰ سلان را از شیفتگی با تانی به استالینیسیم و متحدین کمونیسم بازداشت؛ متحدین به‌سرعت در دانشگاهی که او فلسفه‌ی رومانس *Romance* مطالعه می‌کرد، اصلاحات بوروکراتیک اجرا کردند. فرستادن تبعیدیها به سیبری شروع شد. آلمان و رومانی نازی با خود گتو *ghettos***** و توقیف به ارمغان آوردند، و سال بعد کار اجباری را.

* *Anschluss* آنشلوس. پیوستن اتریش به آلمان در ۱۹۳۸.

** *Kristallnacht*. شب شیشه شکستن، برنامه‌ی ۱۹۳۸ که در آن را به یهودیان حمله کردند و کشتند و مراکز یهودی را ویران کردند.

*** *Birkenau*. اردوگاه دسته‌جمعی مستقر در لهستان در دوران جنگ دوم جهانی.

**** *ghetto*. به بخشی در شهر می‌گویند که یهودیان را ناگزیر به سر برند (بویژه در جنگ جهانی دوم).

با ورود به چرنویتس در جولای ۱۹۴۱ پیشچنگان آلمانی اس اس *the German SS Einsatzkommando* و هم‌پیمانهای رومانیایی‌شان کنیسه‌ی بزرگ *Great Synagogue* شهر را به آتش کشاندند. در اکتبر، رومانیها شمار بزرگی از یهودیان را پس از چپاندنشان درون گتو، اخراج کردند، جایی که سلان غزلواره‌های شکسپیر را ترجمه کرد و سرودن اشعارش را یکسره در حال‌وهوای ترانه‌ها و فرهنگ یهودی ادامه داد. پیش از آنکه گتو در آزادسازی آن سال در هم بریزد، سلان ناگزیر، در آغاز نخاله‌های اداره پستی ویرانه را می‌روفت، و آن گاه او را به کار جمع‌آوری و نابود کردن کتابهای روسی گماشتند.

شهرداری محل می‌کوشید شیوه‌های خشن را نرم سازد تا اینکه دولت بوکوینا یهودیان را گرد آورد و بیرون برد، از شب شنبه ماه ژوئن ۱۹۴۲. گزارشها از محل تقریبی‌اش در آن شامگاه متفاوت است، اما معلوم است که سلان هنگامی که آنها را از خانه‌شان در ۲۱ ژوئن بردند، همراه والدینش نبود. آنها را با قطار به بازداشتگاهی در ترانسنیسترا *Transnistria* فرستادند، آنجا که دوسوم از تبعیدیها به هلاکت رسیدند. والدین سلان را از طریق *Southern Bug* به آلمانها سپردند، جایی که پدرش به نظر از تیفوس هلاک شد و مادرش پس از تحلیل رفتن از بیگاری تیرباران شد. در پی آن سال، پس از فرستادن او به اردوگاههای بیگاری در پادشاهی کهن *Old Kingdom*، سلان گزارشهایی از مرگ والدینش دریافت کرد.

سلان را در این اردوگاههای بیگاری نگه داشتند، تا فوریه‌ی ۱۹۴۴ که هشدار ارتش سرخ رومانیاییها را ناگزیر کرد که آنجا را ترک کنند. بعد مدت کوتاهی به چرنویتس بازگشت تا زمانی که متحدین بازگشتند و کنترل آنجا را دوباره در دست گرفتند. اندکی به عنوان پرستار در

بیمارستان روحی-روانی کار کرد. ترجمه‌های آغازین از *Todesfuge* از این هنگام به گردش در آمدند، شعری که به روشنی بر گزارشهای اردوگاههای تازه آزاد شده در لهستان مبتنی بود. دوستان او به یاد می‌آورند که سلان در این ایام شدیداً احساس تقصیر می‌کرد از بابت جدایی‌اش از والدین خود که کوشیده بود تا آنها را قانع سازد که پیش از نفی بلدها پنهان شوند، کمی پیش از مرگشان.

فلسطین و رواج
متحدین، سلان در ۱۹۱۵
بخارست ترک گفت، و تا
در انجمن ادبی یهودیان
روسی به رومانیایی، و هم
با نامهای متنوع مستعار.
از کار سورئالیستهای
Gherasim و *Voronca*
Trost، و در همین
برای خودش و دوستانش
قلمی‌اش به کار می



با ملاحظه‌ی مهاجرت به
فزاینده‌ی سامی‌ستیزی
اتحاد شوروی را به سوی
۱۹۴۷ در آنجا باقی ماند. او
هم به عنوان مترجم ادبیات
به عنوان شاعر، با نشر کارش
میدان ادبی زمانه سرشار بود
جان- *Gellu Naum* و
Luca و *Paul Păun* و *Dolfi*
هنگام سلان نامهای مستعاری
ساخت، و یکی را به عنوان نام
گرفت.

برداشتی از *Todesfuge* به عنوان *Tangoul Mortii* (تانگوی مرگ *Death Tango*) از برگردان
رومانیایی مه ۱۹۴۷ انجام گرفت. سرشت سورئالیستی زمانه آن چنان بود که نشانه‌هایش

باید گسترده‌وار منتشر می‌شدند و نیز رقص و اجراهای موسیقایی شعر در شمار واقعیت‌هایی از اردوگاه نابودسازی زندگی بودند. شب و مه *Night and Fog*، نخستین هنرنمایی در وصف آشویتس (*Alain Resnais*، ۱۹۵۵)، شرحی از ارکستر آشویتس *Auschwitz Orchestra* را در بر دارد- بنیادی که اساس تشکیل داده بود تا گزینه‌ای از رقص و آوازهای مردمی آلمان را اجرا کند. (در مصاحبه‌ی کلود لانرمن *Claude Lanzmann* برای تهیه‌ی فیلمش شوآه *Shoah***، عضو اس‌اس *SS** یک‌یک آوازهایی را شرح می‌دهد که زندانیان ساخته بودند تا در اردوگاه مرگ بخوانند، به این نشان که هیچ یهودی گمان نمی‌کرد که روزی این آوازهای باقی خواهند ماند.)

با پیدایی نظام کمونیستی در رومانی، سلان از رومانی به وین، پایتخت اتریش گریخت. در آنجا بود که با اینگه‌بورگ باخمن *Ingeborg Bachmann* همراه شد، که رساله‌ای را درباره‌ی مارتین هایدگر پرداخته بود. رودرروی شهری تقسیم شده بین قدرتهای اشغالگر و با کمی همانندی با شهری اسطوره‌ای که



Remise d'un prix à I. Bachmann pour les poèmes *Grand passage près de Vienne*.
A gauche, Paul Celan, à droite Milo Dor.

زمانی

*SS**. پلیس ویژه‌ی حزب نازی.

Shoah **. کشتار گروهی شهروندان اروپایی بویژه یهودیان بوسیله‌ی نازیها در جنگ جهانی دوم.

جامعه‌ی رو به اضمحلال یهودیان اتریشی-آلمانی را پناه داده بود، در ۱۹۴۸ به سوی پاریس روانه شد. در آن سال نخستین مجموعه شعرش، ماسه از میان خاکستردان (*Der Sand aus den Urnen*) را ای. سکزل *A. Sexpl* در وین منتشر کرد. نخستین سالهایش در پاریس با احساسات تند تنهایی و گوشه‌نشینی گره خورد، همچنان که در نامه‌هایش به همقطاران چون دوست قدیمی‌اش از چرنویتس، پیتر سالمن *Petre Solomon* می‌نویسد. نیز از همین ایام بود که نامه‌های بسیاری را با دایت کلوز *Diet Kloos* خواننده‌ی جوان هلندی و مبارز ضدنازی که شاهد در گذشت همسر خود پس از چند ماه شکنجه بود. سلان دیگر بار او را بین سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۵۱ دیدار کرد.

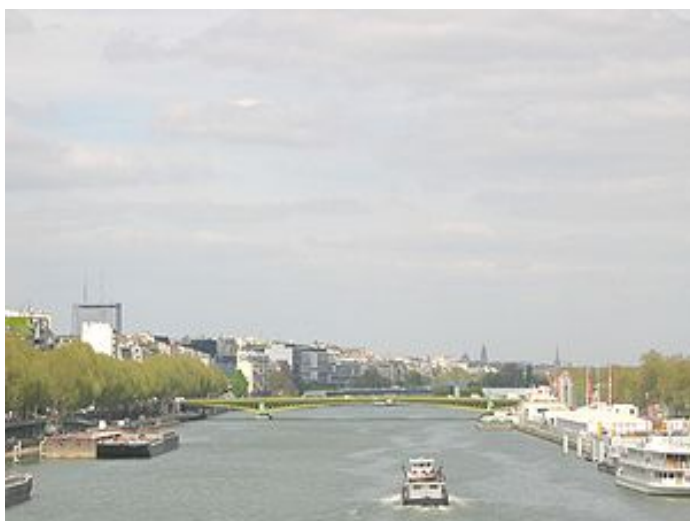
در ۱۹۵۲ توجه به سروده‌های سلان با شعرخوانی‌اش در نخستین سفر مطالعاتی وی به آلمان آغاز شد. به آنجا دعوت شده بود تا در دیدار نیم سالانه‌ی گروه ۴۷* *Group 47* شعرخوانی کند. در نشست ماه مه‌شان شعر فوگ مرگ را خواند؛ وصفی از مرکز اردوگاه زندگی. سبک روخوانی‌اش که انگار بر شیوه ای مبتنی بود که نیایشی را در کنیسه و یا شعرهای عامیانه‌ی مجاری *Hungarian* اجرا می‌کنند، به برخی از حضار آلمانی برخورد. شعرش واکنشهای درهمی دریافت. وقتی اینگه‌برگ باخمن، که سلان با او سروکار داشت، جایزه‌ی گروه *Group's prize* را برای مجموعه‌اش *Die gestundete Zeit* (ساعات تمدید شده *The Extended Hours*) گرفت، سلان (که کارش تنها شش رأی دریافت کرده بود) گفت «پس از این نشست، تنها شش نفر نام مرا به یاد داشتند». او هیچ دیدار دیگری را از گروه نپذیرفت.

در نوامبر ۱۹۵۱، با هنرمند گرافیک گیزله ده لسترانگه *Gisèle de Lestranghe* در پاریس دیدار کرد. سلان نامه‌های شگفت‌انگیز عاشقانه‌ای برایش می‌فرستاد، تحت‌تأثیر ارتباط فرانتس کافکا با میلنا

*گروه ۴۷ *Group 47*. یکی از گروه‌های بانفوذ ادبی و سیاسی آلمان بود که در سال ۱۹۴۷ پایگذار آن هانس ورنر ریشتر آن را پایگذاری کرد.

جنسنسکا *Milena Jesenska* و فلیس بائور *Felice Bauer*. در ۲۱ دسامبر ۱۹۵۲ ازدواج کردند، علی‌رغم مخالفت خانواده‌ی اشرافی گیزله، و در طی ۱۸ سال بعد بیش از ۷۰۰ نامه نوشتند، در مراوده‌ای بی‌امان با هرمان لنز *Hermann Lenz* و همسرش هانه *Hanne*. او زندگانی‌اش را با مترجمی و تدریس زبان آلمانی در *École Normale Supérieure* می‌گذراند. همچنین دوستی نزدیکی با نلی زاکس *Nelly Sachs* داشت، کسی که بعدها جایزه‌ی نوبل در ادبیات را دریافت کرد.

سلان در ۱۹۵۵ شهروندی فرانسوی شد و در پاریس می‌زیست. پس از اینکه بیوه‌ی دوستش، یوان گل *Yvan Goll* شاعر فرانسوی-آلمانی او را به سرقت ادبی آثار شوهرش متهم کرد، بر غصه‌ی جفایش افزود. در سال ۱۹۵۸ جایزه‌ی ادبی برمن *Bremen Literature Prize* را به سلان دادند و در سال ۱۹۶۰ جایزه‌ی جورج بوچنر *Georg Büchner Prize* را.



سلان در حدود ۲۰ آوریل ۱۹۵۷ در رودخانه‌ی سن *Seine* خود را غرق کرد.

مرگ والدینش و تجربه‌ی و تجربه‌ی شوآه (یا هلوکاست *Holocaust*) در شعر سلان و کاربرد زبانش تجاوزهایی را می‌نمایند. در خطابه‌ی جایزه‌ی برمن، سلان درباره‌ی کاربرد زبان پس از آشویتس چنین گفت:

«تنها یک چیز رسانا و نزدیک و مطمئن همه‌ی گمشده‌ها را نشانه می‌گیرد: زبان. آری، زبان. علی‌رغم هر چیزی، در برابر گمشده مطمئن باقی می‌ماند. اما زبان باید بیازماید فقدان پاسخهای خود را، سکوت هولناک و ظلمات هزارگانه‌ی سخن جنایت‌آمیز را. و آزمود. هیچ واژه‌ای را مربوط به آنچه روی می‌داده است، به من نداد، اما آن را آزمود. آزمودن و توانایی پدیدار شدن، *بارور* از آن همه.»

نوشته‌اند، شاید هم به نادرستی، که زبان آلمانی تنها زبانی است که (ما؟) را باز می‌دارد تا در هراس آشویتس رخنه کنیم، و مرگ را از درون شرح دهیم.

مشهورترین شعرش، *فوک مرگ*، که اردوگاه‌های مرگ را به یادگار می‌گذارد، کاری است با پیچیدگی شگرف و قدرتی فوق‌العاده، و شاید برخی مضمونهای کلی را از شعر *Er* سروده‌ی ایمانوئل ویسگلاس با *Immanuel Weissglas* گرفته باشد. شخصیت دولایه‌ی مارگریت-سولامیت *Margarete-Sulamith*، با *گیسوان طلایی-خاکستری‌اش*، واکنشی است از سوی فرهنگ یهودی-آلمانی سلان، در حالیکه استادکار آلمانی *Master from Germany* آبی چشم، آلمان نازیسم را مجسم می‌کند.

در سالهای بعد، شعرش بیش‌ازپیش بیشتر مرموزانه و گسیخته و تک‌هجایی شد، و به موسیقی آنتون وبرن *Anton Webern* می‌مانست. او کاربرد نوواژه‌های آلمانی را ترجیح می‌داد، بویژه در کارهای

اخیرش *Fadensonnen (Threadsons)* و *Eingedunkelt (Benighted)*. به دیده‌ی کسانی سلان در کار



شاعری‌اش می‌کوشید زبان آلمانی را یا ویران کند یا بشکافد. برای دیگران او مفهومی برای لیریسیم *Lyricism* زبان آلمانی قائل بود که در نزد نویسندگان آن زمانه کمیاب بود. همان طور که در نامه‌ای به همسرش گیزله لسترانگ در سفرش به آلمان می‌نویسد: «آن زبان آلمانی که من با آن سخن می‌گویم، همسان زبانی نیست که مردم آلمانی در اینجا با آن حرف می‌زنند.» نویسندگی به آلمانی برای او شیوه‌ای بود تا به گذشته بیندیشد و والدینش را به یاد آورد، بویژه مادرش را، که از او زبان آموخته بود. این را در *Wolfsbohne* بیان کرد، شعری که در آن سلان نشانی مادرش را داده است. نیاز شدید و نیروی کار سلان ریشه دارد در تلاشش در یافتن واژه‌های پسینی *after*، تا (نشدنی است) گواهی بر زبانی را

برتابد که هیچ واژه‌ای را باز نمی‌گرداند که برای آن پیش آمده است.

علاوه بر نگاشتن شعر (به آلمانی و، بعدها، به رومانیایی)، او بیش از پیش مترجمی فعال و چندزبانه بود، ادبیات را بر می‌گرداند از زبانهای رومانی، فرانسه، اسپانیایی، پرتغالی، ایتالیایی، روسی، عبری، انگلیسی.

گزارشهای تازه درباره‌ی رابطه‌ی سلان با آلمان (وهن *حبران ناپذیر* آن، *مجرمیت* آن و- برای بسیاری دیگر- سکوت در برابر تباهیهای پس از ۱۹۴۵، و پس از جنگ) اغلب به شعر *Todtnauberg* سلان اشاره می‌کنند. این شعر با دیدار و یگانه برخورد سلان با مارتین هایدگر فیلسوف به بار آمد. سلان در ۱۹۵۱ نوشته‌های هایدگر را خوانده بود، و نشانه‌های فریاد در حاشیه‌نویسیهایش، گواه بر هشدار است که هایدگر در اظهارتش در *عظمت* ناسیونال سوسیالیسم در نشر ۱۹۵۳ رساله‌ی دیباچه‌ای بر *Introduction to Metaphysics* منظور داشت.

سلان گاه‌گذاری از آلمان شرقی دیدار می‌کرد. سفرها را هانه لنز *Hanne Lenz* ترتیب می‌داد که در بنگاه نشری در اشتوتگارت کار می‌کرد. سلان و همسرش گیزله اغلب از اشتوتگارت و مناطق بین راه در طی گذراندن تعطیلی‌شان به اتریش دیدن می‌کردند. در یکی از سفرهایش، سلان مقاله‌ای به دانشگاه فرایبورگ *University of Freiburg* ارائه کرد (در ۲۴ جولای، ۱۹۶۷) که مورد توجه مارتین هایدگر قرار گرفت، کسی که به سلان نسخه‌ای از *Was heißt Denken?* را داد و از او دعوت کرد تا از کارش (*retreat "die Hütte" (the hut)* در تدنابورگ *Todtnauberg* دیدن کند و درشوارزوالد *Schwarzwald* قدم بزنند. گرچه او به نظر مایل نبود تا با هایدگر پس از ارائه‌ی مقاله‌ی فرایبورگ *Freiburg lecture* عکس بگیرد (یا همکاری کند با *Festschriften honoring Heidegger's work*)، سلان دعوت را پذیرفت و حتی کتابچه‌ی مهمانی هایدگر را در کلبه‌ی مشهور امضا کرد.

آن دو در جنگل قدم می‌زدند. سلان با آگاهی‌اش از گیاه‌شناسی *botany* هایدگر را متأثر می‌کرد. و هایدگر درباره‌ی اصول مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌اش اکنون تنها خدایان می‌توانند ما را نجات دهند *a Only God can save us now* می‌اندیشید، که امتیاز آن را به اشپیگل *Der Spiegel* سپرده بود برای نشر پس از مرگ. به نظر مدت ملاقاتشان دیگر بسنده بود. تدتنبورگ *Todtnauberg* را سلان مدت کوتاهی پس از آن نوشت و نخستین نسخه‌ی آن را برای هایدگر فرستاد. او در پاسخ تنها نامه‌ای با سپاسهایی سرسری برای سلان فرستاد.

Paul Celan's Published Books: کتابهای منتشر شده‌ی پل سلان
In German به آلمانی

- Der Sand aus den Urnen (The Sand from the Urns, 1948)
- Mohn und Gedächtnis (Poppy and Memory, 1952)
- Von Schwelle zu Schwelle (From Threshold to Threshold, 1955)
- Sprachgitter (Speechwicket Speech-Grille, 1959)
- Die Niemandrose (The Nomansrose / The No-One's-Rose, 1963)
- Atemwende (Breathturn, 1967)
- Fadensonnen (Threadsunns / Twinesuns / Fathomsuns, 1968)
- Lichtzwang (Light-Compulsion / Lightstrength, 1970)
- Schneepart (Snowpart / Snow-Part [posthumous], 1971)
- Zeitgehöft (Timestead / Homestead of Time [posthumous], 1976)

گل سرخ هیچ کسر

شعرها

II
20
XII
—
—
—
—
—
—
—

۱ . بعد از ظهر سیرک و ارگ

در برست* *Brest*، پیشاپیش حلقه‌های آتش سوزان،
در خیمه، آنجا که پلنگها می‌جهند،
آنجا شنیدم که تو، فینیت *Finite*، آواز می‌خوانی،
آنجا تو را دیدم، ماندلشتام *Mandelstam*.

ه‌آسمان بر فراز لنگرگاه طبیعی آویزان است،
دلکک، آویخته بر فراز جره‌ثقیل.
فینیت آنجا آواز می‌خواند، کنستانت *Constant*–

تو، گانبت *Gunboat*، بائوباب *Baobab* .

*شهری بندری در فرانسه، و نیز مرکز ناحیه‌ی برست در بلاروس.

1. Afternoon Of Circus And Citadel

In Brest, before the Fire-Hoops burning,
In the Tent, where Tigers sprang,
there I heard you, Finite, singing,
there I saw you, Mandelstam.

5The Sky hung over the Roadstead,
the Gull, hung over the Crane.
The Finite sang there, the Constant –
you, the Gunboat, Baobab.

تریکالر *Tricolor* را خوشامد می‌گوییم

۰ / با واژه‌ای روسی-

گمگشته بود نا-گمگشته،

قلب آنجا لنگر انداخت.

- فینیت *Finite*، کرانه‌دار، بسته. کنستانت *Constant*، پایدار. گانبت *Gunboat*، ناو کوچک توپدار. بانوباب *Baobab*. درختی گرمسیری. تریکالر *Tricolor* پرچم ملی سه رنگ فرانسه، سه رنگ.



گل سرخ ہیچ کس/۲۳

I hailed the Tricolor
10with a Russian Word –
the Lost was Un-Lost,
the Heart Anchored there.



۲. کیمیایی

سکوت، مانند طلای پخته در
دستانِ
جزغاله.

بیکران، خاکستری،
هنزدیک آن سان که سراسر گم می‌شود
سیمای خواهرانه.

همه‌ی نامها، همه‌ی
نامهای
بر افروخته. بسی

گل سرخ ہیچ کس/۲۵

2. Alchemical

Silence, like Gold cooked in
charred
Hands.

Vast, grey,
5near as all that is Lost
Sisterly-Shape:

All the Names, all the with-
Burnt up
Names. So much

۲۶/ گل سرخ هیچ کس

۱۰ / خاکستر متبرک. بسی

خاک بر آورده

بالای

روشنایی، همچو

حلقه‌های

۱۵ / روح روشن.

بیکران. خاکستری. بی-

تفاله.

تو، آنجا.

تو با غنچه‌ی

۲۰ صورتی گزیده،

تو در شط شراب.

(آیا مرخص نکرد

ما را نیز، در این ساعت؟

نیک،

۲۵ نیک، که کلامت اینک در گذشت.)

گل سرخ ہیچ کس/۲۷

10Ash to be blessed. So much
Land gained
above
the light, so light
Soul-
15Rings.

Vast. Grey. Clinker-
less.

You, then.
You with the pale
20bitten-out bud,
You in the Wine-Flood.

(Did it not discharge
us too, this Hour?
Good,
25Good, that your Word died away here.)

سکوت، مانند طلای پخته، در

دستان

پخته، پخته.

انگشتان، دودی، مانند هاله‌ها، دایره‌ی

سه‌هاله‌های هوا.

بیکران. خاکستری. بی-

نشان.

بی‌بی-

مانند.

گل سرخ ہیچ کس/۲۹

Silence, like Gold cooked, in
charred, charred

Hands.

Fingers, smoke-thin. Like Crowns, Air-Crowns
30around – –

Vast. Grey. Track-

less.

Queen-

like.

۳. صنوبربن

ای صنوبربن، برگهایت درون تاریکی می‌درخشند سفید.
گیسوان مادرم هرگز سفید نبودند.

گل قاصدک، چه سبز است اکر این *Ukraine*.
مادر گیس‌زردم به میهن نیامده است.

ه‌ابر بارانی، بر فراز چاه آیا می‌پلکی؟
مادر ساکت‌م برای هر کسی می‌گرید.

ای ستاره‌ی گرد، که حلقه‌ای طلایی را می‌پیچانی.
قلب مادرم را سرب شکافت.

3. Aspen Tree

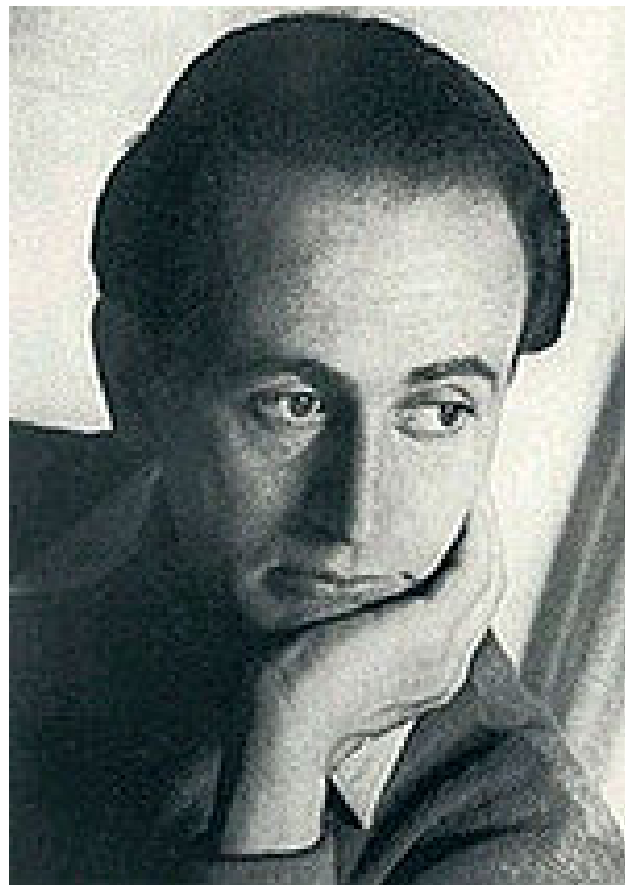
Aspen Tree, your leaves glance white into the dark.
My mother's hair was never white.

Dandelion, so green is the Ukraine.
My yellow-haired mother did not come home.

5Rain cloud, above the well do you hover?
My quiet mother weeps for everyone.

Round star, you wind the golden loop.
My mother's heart was ripped by lead.

در چوب بلوطی، چه کسی لولاهایت را در آورد؟
• / مادر شرفیم نمی‌تواند باز گردد.



گل سرخ ہیچ کس/۳۳

Oaken door, who lifted you off your hinges?

10My gentle mother cannot return.



۴. کلن Cologne

در کلن، شهری از میمونها و استخوانها،
و سنگفرشهایی نیش خورده با سنگهای مرگبار
و لته‌ها، و عجوزه‌ها و فاحشه‌های پلشت؛
دو و هفتاد بوی گند را بر شمردم،
همگی نیک معنی می‌دادند، و چندین بوی گند!
شما حوریان *Nymphs* که بر گندابروها و گودالها حکم‌فرمایی می‌کنید،
رودخانه‌ی راین *Rhine*، بلندآوازه است،
بشوید شهر کلنتان را،
اما مرا بگویید، حوریان، کدام نیروی ایزدی
ازین پس رودخانه‌ی راین را می‌شوید؟

4. Cologne

In Kohln, a town of monks and bones,
And pavements fang'd with murderous stones
And rags, and hags, and hideous wenches;
I counted two and seventy stenches,
5All well defined, and several stinks!
Ye Nymphs that reign o'er sewers and sinks,
The river Rhine, it is well known,
Doth wash your city of Cologne;
But tell me, Nymphs, what power divine
10Shall henceforth wash the river Rhine?

۵. دیهیم

پاییز برگهایش را از دستم می‌خورد: دوستیم ما.
از هسته‌ها پوسته‌ی زمان را بر می‌گیریم و راه رفتن می‌آموزیم:
آن گاه زمان به پوسته باز می‌گردد.

در آینه یک‌شنبه است.
هدر رؤیا خانه‌ای هست برای خسیبیدن،
دهانمان حقیقت را می‌گوید.

چشم به میانگاه دل‌بند خود می‌دوزم:
به یکدیگر می‌نگریم،
واژه‌هایی گنگ ردوبدل می‌کنیم،
مانند خشخاش و یادآوری به هم مهر می‌ورزیم،
مانند شراب در صدف می‌خواهیم،
مانند دریا در اشعه‌ی خونین ماه.

5. Corona

Autumn eats its leaf out of my hand: we are friends.
From the nuts we shell time and we teach it to walk:
then time returns to the shell.

In the mirror it's Sunday,
in dream there is room for sleeping,
our mouths speak the truth.

My eye moves down to the sex of my loved one:
we look at each other,
we exchange dark words,
we love each other like poppy and recollection,
we sleep like wine in the conches,
like the sea in the moon's blood ray.

کنار پنجره در آغوش هم می‌ایستیم، و مردم از خیابان بالا را نگاه می‌کنند:
وقت آن است که دریابند!
۵/ وقت آن است که سنگ بکوشد تا شکوفه دهد،
وقتی تا بی‌تابی، قلبی کوبنده داشته باشد.
وقت آن است که وقتش برسد

وقت آن است.



گل سرخ ہیچ کس/۳۹

We stand by the window embracing, and people look up from the street:
it is time they knew!

It is time the stone made an effort to flower,
time unrest had a beating heart.

It is time it were time.

It is time.

Translated by Michael Hamburger



۶. برشمردن بادامها

برشمار بادامها را،
برشمار، آنچه گزنده بود، شما را می‌پاید،
مرا بر شمار:

دیده‌ات را جستجو کردم، همان طور که می‌گشود و هیچ کس شما را هشدار نمی‌داد،
ه‌آن رشته‌ی پنهان را بافتم،
که شب‌نم بر آن، از خیالت،
به سوی کوزه‌ها می‌سرید،
و سخنی، که قلب هیچ کسی آن را در نمی‌یافت، می‌پایید.

6. Count The Almonds

Count the Almonds,
count, what was bitter, watched for you,
count me in:

I sought your Eye, as it opened and no one announced you,

5I spun that hidden Thread,
on which the Dew, of your thought,
slid down to the Pitchers,
that a Speech, which no one's Heart found, guarded.

فقط آنجا بود که تو سراسر آن نامی را وارد کردی، که از توست،
/ ۵ / درون خودت استوار و پایکوبان توقف کردی،
پتکها آزادانه در زنگوله‌ی سکوتها می‌چرخیدند، از آن تو،
فرا-شنیدنی به تو رسید،
مرده بازوان را گرد شما گذاشت نیز،
و سه تن از شما شامگاهان روانه شدید.

/ ۵ / مرا پاره‌تر کنید.
بر شمار مرا در میان بادامها.

گل سرخ ہیچ کس/۴۳

Only there did you enter wholly the Name, that is yours,
10stepping sure-footedly into yourself,
the Hammers swung free in the Bell-Cradle of Silences, yours,

the Listened-For reached you,
the Dead put its arm round you too,
and the three of you walked through the Evening.

15Make me bitter.
Count me among the Almonds.

۷. بلور

نه در لبانم لبانت را می‌جویم،
نه رویاروی دروازه آن بیگانه را،
نه در دیده اشک را.

هفت شبانه بلندتر سرخ بر سرخ می‌شورد،
هفت قلب ژرفتر دست بر دروازه می‌کوبد،
هفت گل سرخ تا دیر هنگام چشمه را نور می‌افشاند.

7. Crystal

not on my lips look for your mouth,
not in front of the gate for the stranger,
not in the eye for the tear.

seven nights higher red makes for red,
seven hearts deeper the hand knocks on the gate,
seven roses later plashes the fountain.

۸. فوگ * *Fugue* مرگ

شیر سیاه سپیده‌دمان آن را در غروب می‌نوشیم
آن را در نیمروز در بامداد می‌نوشیم آن را در شب می‌نوشیم
آن را می‌نوشیم آن را می‌نوشیم
گوری در پس‌مانده‌ها می‌کنیم آنجا که بی‌تنگنایی دراز می‌کشیم
همردی در اتاقی به سر می‌برد او با افعیان بازی می‌کند او می‌نویسد
می‌نویسد هنگامی که تیرگی بر آلمان می‌بارد گیسوان طلایات مارگارت *Margarete*
آن را می‌نویسد و از درها بیرون می‌زند و ستارگان می‌درخشند او تازی‌اش را با سوت می‌خواند
یهودیانش را با سوت می‌خواند تا در زمین گوری بکنند
ما را فرمان می‌دهد تا برای رقصیدن برخیزیم

* فوگ *Fugue*. گونه‌ای چندصدایی از موسیقی کلیسایی.

8. Death Fugue

Black milk of daybreak we drink it at sundown
we drink it at noon in the morning we drink it at night
we drink it and drink it
we dig a grave in the breezes there one lies unconfined
5A man lives in the house he plays with the serpents he writes
he writes when dusk falls to Germany your golden hair Margarete
he writes it and steps out of doors and the stars are flashing he whistles his pack out
he whistles his Jews out in earth has them dig for a grave
he commands us strike up for the dance

۰ / شیر سیاه سپیده‌دمان تو را در شب می‌نوشیم

تو را در بامداد در نیمروز می‌نوشیم تو را در غروب می‌نوشیم

تو را می‌نوشیم و می‌نوشیم

مردی در اتاقی به سر می‌برد او با افعیان بازی می‌کند او می‌نویسد

می‌نویسد هنگامی که تیرگی بر آلمان می‌بارد گیسوان طلایات مارگارت

۱۵ / گیسوان خاکستری‌ات سولامیت *Sulamith* گوری بر پس‌مانده‌ها می‌کنیم آنجا که بی‌تنگنایی دراز می‌

کشیم

او بانگ بر می‌کشد درون زمین را ژرفتر بدرید شما گروهی از شما دیگران اکنون می‌خوانند و

می‌نوازند

او بر قلاب آهنین کمر بندش چنگ می‌اندازد آن را می‌تاباند دیدگانش آبی‌اند

ژرفتر بدرید شما گروهی با بیلهایتان شما دیگران می‌نوازید برای رقصیدن

شیر سیاه سپیده‌دمان تو را در شب می‌نوشیم

۲۰ / تو را در نیمروز در بامداد می‌نوشیم تو را در غروب می‌نوشیم

تو را می‌نوشیم و می‌نوشیم

مردی در اتاقی به سر می‌برد گیسوان طلایات مارگارت

گیسوان خاکستری‌ات سولامیت او با افعیان بازی می‌کند

او بانگ بر می‌کشد دل‌نوازتر مرگ را بنوازید مرگ استادکاری است آلمانی

۲۵ / او بانگ بر می‌کشد تاریکتر اکنون بر تارها بکوبید آن گاه به سان دود در هوا بر خواهید آمد

آن گاه گوری در ابرها خواهید داشت آنجا که بی‌تنگنایی دراز می‌کشیم

10Black milk of daybreak we drink you at night
we drink you in the morning at noon we drink you at sundown
we drink and we drink you
A man lives in the house he plays with the serpents he writes
he writes when dusk falls to Germany your golden hair Margarete
15your ashen hair Sulamith we dig a grave in the breezes there one lies unconfined

He calls out jab deeper into the earth you lot you others sing now and play
he grabs at teh iron in his belt he waves it his eyes are blue
jab deper you lot with your spades you others play on for the dance

Black milk of daybreak we drink you at night
20we drink you at at noon in the morning we drink you at sundown
we drink and we drink you
a man lives in the house your golden hair Margarete
your ashen hair Sulamith he plays with the serpents
He calls out more sweetly play death death is a master from Germany
25he calls out more darkly now stroke your strings then as smoke you will rise into air
then a grave you will have in the clouds there one lies unconfined

شیر سیاه سپیده‌دمان تو را در شب می‌نوشیم
تو را در نیمروز می‌نوشیم مرگ استادکاری است آلمانی
تو را در غروب و در بامداد می‌نوشیم تو را می‌نوشیم می‌نوشیم
۳۰ مرگ استادکاری است آلمانی دیدگانش آبی‌اند
تو را با گلوله‌ی سرب‌اش می‌زند درست نشانه می‌گیرد
مردی در اتاقی به سر می‌برد گیسوان طلایات مارگارت
تازی‌اش را به سویمان بر می‌انگیزد گوری در هوا به ما می‌بخشد
با افعیان بازی می‌کند و در خیال فرو می‌رود مرگ استادکاری است آلمانی

۳۵ گیسوان طلایات مارگارت
گیسوان خاکستریات سولامیت

گل سرخ ہیچ کس/۵۱

Black milk of daybreak we drink you at night
we drink you at noon death is a master from Germany
we drink you at sundown and in the morning we drink and we drink you
30death is a master from Germany his eyes are blue
he strikes you with leaden bullets his aim is true
a man lives in the house your golden hair Margarete
he sets his pack on to us he grants us a grave in the air
He plays with the serpents and daydreams death is a master from Germany

35your golden hair Margarete
your ashen hair Shulamith

Translated by Michael Hamburger
Anonymous submission.

۹. گل

سنگ.

سنگی که در هوا، دنبال کردم.

دیدها، به کوری سنگ.

ما بودیم

هدستانی،

ظلمات پوک را بر بستیم، دریافتیم

واژه‌ای را که بوی تابستان می‌داد:

گل.

9. Flower

The stone.

The stone in the air, which I followed.

Your eye, as blind as the stone.

We were

5hands,

we baled the darkness empty, we found

the word that ascended summer:

flower.

۵۴/ گل سرخ هیچ کس

گل- واژه‌ی مردی نابینا.

۰ / دیده‌ی تو و من:

آنان نگاه می‌کنند

به آب.

بالیده.

دیوار قلب بر فراز دیوار قلب

۵ / گلبرگها را می‌افزاید.

واژه‌ای دیگر مانند این واژه، و پتکها

بر روی خاک شکافته خواهند چرخید.

گل سرخ ہیچ کس/۵۵

Flower - a blind man's word.

*10*Your eye and mine:

they see

to water.

Growth.

Heart wall upon heart wall

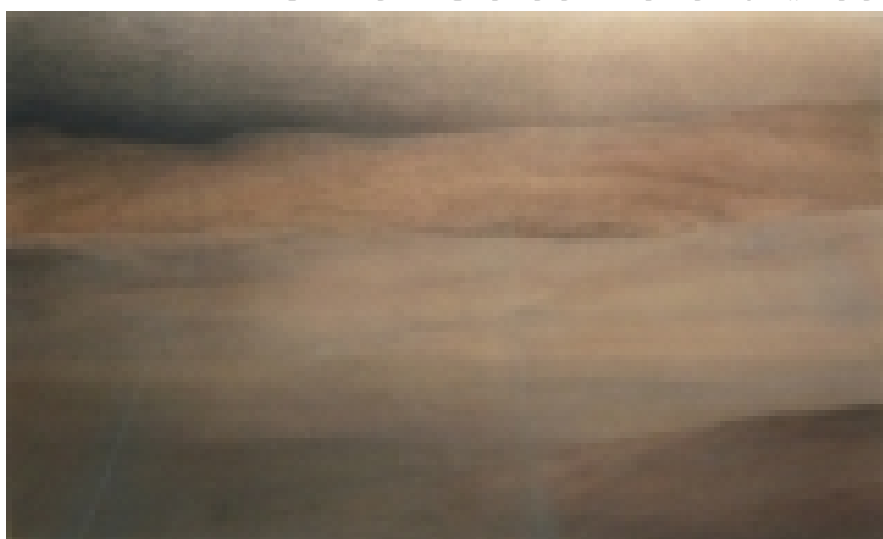
*15*adds petals to it.

One more word like this word, and the hammers
will swing over open ground.

۱۰. چشم انداز

تبریزیهای بلند-- آدمیان این زمین!
تغاله‌های سیاه شادمانی-- تو به مرگ آنها را باز می‌تابانی!

تو را دیدم، خواهر، استوار در آن شکوهمندی.

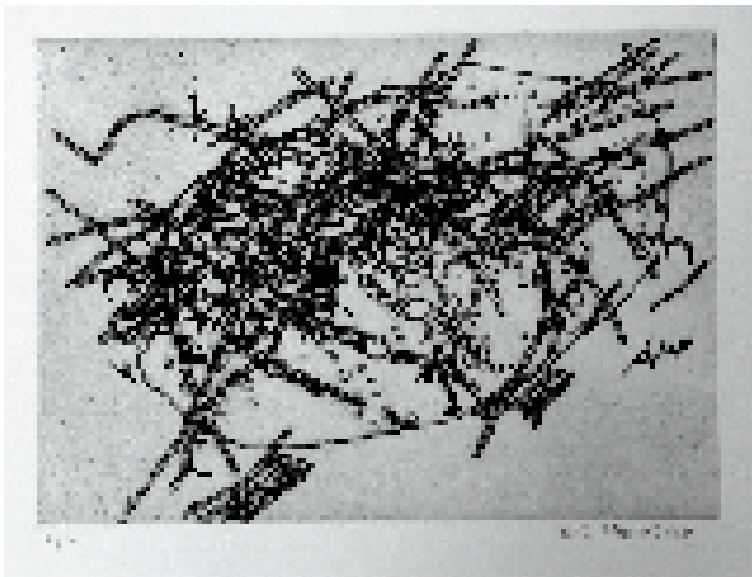


گل سرخ ہیچ کس/۵۷

10. Landscape

tall poplars -- human beings of this earth!
black pounds of happiness -- you mirror them to death!

I saw you, sister, stand in that effulgence.



۱۱. بازگشت به زادبوم

بارش برف، غلیظتر و غلیظتر،
کبوتر فام چون دیروز،
بارش برف، همچنان که اکنون تو در خوابی.

سفید، انباشته در دوردستها.
هدر بالای آن، بی انجام،
رد گمشده‌ی سورت‌مه.

در زیر، پنهان،
بر می‌فشارد
آنچه بسی چشمها را آسیب می‌رساند،

11. Homecoming

Snowfall, denser and denser,
dove-coloured as yesterday,
snowfall, as if even now you were sleeping.

White, stacked into distance.
5Above it, endless,
the sleigh track of the lost.

Below, hidden,
presses up
what so hurts the eyes,

۶۰ / گل سرخ هیچ کس

۰ / تپه روی تپه،

ناپیدا.

بر هر یک،

باز آورده خانه را به شکل امروزش،

من در منگی لغزیدم:

۵ / چوبین، صندوق پستی.

آنجا، احساسی،

که باد یخی در دمید

بر بست کبوتر آن را - جامه‌ی

برف فامش را همچون لتی.

گل سرخ ہیچ کس / ۶۱

10hill upon hill,
invisible.

On each,
fetched home into its today,
an I slipped away into dumbness:
15wooden, a post.

There: a feeling,
blown across by the ice wind
attaching its dove- its snow-
coloured cloth as a flag.

۱۲ . هنوز می‌توانم ببینمت

هنوز می‌توانم ببینمت: پژواکی،
که لمس می‌شود با واژه‌های
دیدهور، بر لبه‌ی
گسستن.

سیماییت به‌نرمی می‌درخشد،
هنگامی که به یکباره هست
تابشی چراغ مانند
دروهم، در آن دم،
آنجا که درمندترین می‌گوید هرگز.

12. I Can Still See You

I can still see you: an Echo,
to be touched with Feeler-
Words, on the Parting-
Ridge.

5Your face softly shies away,
when all at once there is
lamp-like brightness
in me, at the Point,
where most painfully one says Never.

۱۳ . می شنوم

می شنوم، تبر گل داده است،
می شنوم، مکان نامیدنی نیست،

می شنوم، نانی، که بر او می نگرد،
مرد حلقه آویز را مرهمی است،
هنان را، همسرش برای او پخته است،

می شنوم، زندگانی را می نامند
یگانه پناهگاهمان.

13. I Hear

I hear, the Axe has flowered,
I hear, the Place is un-nameable,

I hear, the Bread, that looks on him,
heals the Hanged-Man,
5the Bread, his Wife baked for him,

I hear, they name Life
our sole Refuge.

۱۴. یخ، باغ بهشت *Eden*

سرزمینی هست گمشده،
ماه در نیهایش می‌گردد،
و سراسر به جنگل تبدیل می‌شود
با ما، می‌سوزد آنجا و می‌بیند.

همی‌بیند، ازین رو دارد دیدگانی،
آنها زمین هستند ، و تابان-
شب، شب، قلیاها *Alkalis* .
می‌بیند، این بچه‌ی بصیرت.

14. Ice, Eden

There is a Land that's Lost,
Moon waxes in its Reeds,
and all that's turned to frost
with us, burns there and sees.

It sees, for it has Eyes,
Earths they are, and bright.
Night, Night, Alkalis.
It sees, this Child of Sight.

می بیند، می بیند، ما می بینیم،
/ می بینم شما را، تو نیز مرا می بینی.
یخ دوباره بر خواهد آمد رویاروی
این ساعتی که به ابرام می خواهد باشد.



گل سرخ ہیچ کس/۶۹

It sees, it sees, we see,
I see you, you too see.
Ice will rise again before
This Hour shall cease to be.



۱۵. ناخوانایی

ناخوانایی این
جهان. همه بیش از-دو برابر.

ساعت‌های ستبر
با زمان ترکیده مؤافقت،
ه‌به‌مختی.

تو، گیره شده در ژرف‌نهایت،
خارج از خودت صعود می‌کنی
برای همیشه.

15. Illegibility

Illegibility of this
World. All twice-over.

Robust Clocks
agree the Cracked-Hour,
5hoarsely.

You, clamped in your Depths,
climb out of yourself
for ever.

۱۶. جلو شمع

بازدارنده‌ی طلا را ساختم،
همان طور که به من به مادرم گفتم،
طلا، که او از آن بیرون می‌زند،
سایه‌ای، به سویم، در میانه‌ی
هانکسار ساعتها،
دختر جان
داده‌ات.

به شکلی تُرد،
سایه‌ای ظریف، بادامی‌شکل،
دهانش و شرمگاهش را

16. In Front of a Candle

formed the holder of gold,
as you told me to mother,
gold, out of which She comes,
a shade, to me, in the middle
of fracturing hours,
your
being-dead's daughter.

Slender in shape,
a thin, almond-eyed shadow,
her mouth and her sex

از میان خواب به رقص در می‌آورد آفریدگان ،
بیرون از غار طلا،
او بر می‌خیزد،
به سوی قلعه‌ی اکنون.

۵/ با لبهایی
پوشیده در شب تاریک ،
نیایش می‌خوانم:

به نام آن سه
که با یکدیگر می‌جنگند، تا
۲۰ سپهر درون گورستان احساس فرو رسد،
به نام آن سه، که حلقه‌هایش
بر انگشتم می‌درخشند، هر جا که
من گیس درختان را درون ورطه گم کنم،
آن گونه که آبشارهای پرتوان در طول ژرفناها فرو بتازند-

گل سرخ ہیچ کس/۷۵

danced round by creatures from sleep,
out of the cave of the gold,
she rises up,
to the summit of Now.

15With night-dark-shrouded
lips,
I speak the Prayer:

In the name of the Three
who fight with each other, until
20heaven reaches down into the graveyard of feeling,
in the name of the Three, whose rings
gleam on my finger, whenever
I loose the hair of the trees into the abyss,
so that the richer floods rush down through the deeps-

۲۵ به نام اولین آن سه
که جیغ کشید،
وقتی او را فرا خواندند تا بزید،
آنجا که کلامش پیشاپیش او می‌رفت،
به نام دومین، که آن را تماشا کرد و گریست،
۳۰ به نام سومین، که بر آورد
سنگهای سفید را در میانه-
تو را می‌گویم، خلاصی
از آمینی که ما را از پای در می‌آورد،
از چراغ آکنده از بیخ در تیرگی‌اش،
۳۵ آنجا، جایی که برج بلند در دریا فرو می‌رود،
آنجا، جایی که آن خاکستری، کبوتر
در نامها نوک می‌زند
این سو و آن سوی مردن را:
تو هنوز، تو هنوز،
۴۰ فرزندی زنی مرده،
مهر و موم نه با ریسیدنم،
هواخواه رخنه‌ای در زمان

25in the name of the first of the Three
who shrieked,
when he was called on to live,
where his word went before him,
in the name of the second, who watched it and wept,
30in the name of the third, who piles
white stones in the middle –
I say you are free
of the amen that overpowers us,
of the ice-filled light at its rim,
35there, where tower-high it enters the sea,
there, where the grey one, the dove
picks at the names
this side and that side of dying:
You still, you still, you still,
40a dead woman's child,
sealed to the No of my yearning,
wedded to a cleft in time

۷۸/ گل سرخ هیچ کس

که به کلمه‌ی مادر راه می‌برد مرا،
آن گونه که شنبه‌ای یگانه
۴۵ از میان دستی می‌گذرد
که اکنون، و اکنون، در قلبم چنگ می‌اندازد!



گل سرخ هیچ کس/۷۹

to which the mother-word led me,
so that a single spasm
45would pass through the hand
that now, and now, grasps at my heart!



۱۷ . قطبها

قطبها
درون ما هستند،
برنداشتنی
در حال بیداری،
هغلت می زنیم، به سوی دروازه‌ی
رحمت.

تو را از دست دادم به سوی تو، آن که
آسوده-برف من است،

بگو، بیت‌المقدس است،

17. The Poles

The Poles
are within us,
insurmountable
while Awake,
5we sleep across, to the Gate
of Mercy,

I lose you to you, that
is my Snow-Comfort,

say, that Jerusalem is,

۰ / بگو، انگار که منم این
سفیدی‌ات،
انگار که تویی
از آن من،

همچنان که بدون ما می‌توانستیم ما باشیم،

۵ / برگهایت را همواره می‌گشایم،

متبرک می‌کنی، تو به بستر می‌بری
آزادانه ما را.

گل سرخ ہیچ کس/۸۳

I say, as if I were this
your Whiteness,
as if you were
mine,

as if without us we could be we,

I open your leaves, forever,

you bless, you bed
us free.

۱۸. به تنگ آوردن

*

رانده درونِ

قلمرویی

با ردی اشتباه ناکردنی:

علف، دو نیمه‌ی نوشتاری. سنگها، سفید،

هبا سایه‌ی تیغ‌های علف:

نخوانید دیگر – بنگر!

نخوانید دیگر – برو.

18. The Straitening

*

Driven into the
terrain
with the unmistakable track:

grass, written asunder. The stones, white,
with the shadows of grassblades:
Do not read any more - look!
Do not look any more - go!

برو، ساعت تو
خواهرانی ندارد، هستی-
۰ / هستی در خانه. چرخ، کند،
بیرون از خود می‌چرخد، پره‌های چرخان
بالا می‌پزند،
بالا می‌روند بر دشتی سیه‌فام، شب
نیازی به ستارگان ندارد، هیچ جا
۵ / هیچ کس شما را نمی‌طلبد.

*

هیچ جا
هیچ کس شما را نمی‌طلبد

مکانی که آنها دراز می‌کشند، نامی
دارد- ندارد
۲۰ هیچ. آنجا دراز نمی‌کشند. چیزهایی
بینشان دراز می‌کشد. آنها

گل سرخ ہیچ کس/ ۸۷

Go, your hour
has no sisters, you are -
10are at home. A wheel, slow,
rolls out of itself, the spokes
climb,
climb on a blackish field, the night
needs no stars, nowhere
15does anyone ask after you.

*

Nowhere

does anyone ask after you -

The place where they lay, it has
a name - it has
20none. They did not lie there. Something
lay between them. They

آن سویش را نمی‌بینند.

نگاه نکن، نه،

پرهی چرخان

۲۵ واژه‌ها. هیچ کدام

بیدار،

خفته

آمدند بر رویشان.

*

بیا، بیا. هیچ کجا

۳۰ هیچ کس نمی‌پرسد-

آن منم، من،

دراز می‌کشم بین شما، من بودم

آشکارا، بودم

رسا، به شما تلنگر زدم، نفستان

۳۵ مطیع، آن منم

هنوز، اما آن گاه

در خوابی.

*

آن منم هنوز-

گل سرخ ہیچ کس/۸۹

did not see through it.

Did not see, no,
spoke of
25words. None
awoke,
sleep
came over them.

*

Came, came. Nowhere
30anyone asks -

It is I, I,
I lay between you, I was
open, was
audible, ticked at you, your breathing
35obeyed, it is
I still, but then
you are asleep.

*

It is I still -

سالها،

۴۰ سالها، سالها، انگشتی

پایین و بالا را در می‌یابد، در می‌یابد

پیرامون را:

به نظر می‌آید، دریافتنی، اینجا

ترک بر می‌دارد، اینجا

۴۵ دوباره (کنار هم) می‌بالد - چه کسی

آن را در بر می‌گیرد؟

*

در بر می‌گیرد

آن را - چه کسی؟

آمد، آمد.

۵ آمد واژه‌ای، آمد،

آمد از میان شب،

خواست بدرخشد، خواست بدرخشد.

خاکستر.

خاکستر، خاکستر.

۵ شب.

گل سرخ ہیچ کس / ۹۱

years,

40years, years, a finger

feels down and up, feels

around:

seams, palpable, here

it is split wide open, here

45it grew together again - who

covered it up?

*

Covered it

up - who?

Came, came.

50Came a word, came,

came through the night,

wanted to shine, wanted to shine.

Ash.

Ash, ash.

55Night.

شب-و-شب. - برو
به سوی آن چشم ، کسی مه آلوده.

*

برو

به سوی آن چشم ، کسی مه آلوده -

ه تنندباد،

تنندباد، از آغازیدن زمان،

چرخ ذره‌ها، آن دیگری،

تو

آن را می‌دانی، گرچه، ما

ه آن را در کتاب می‌خوانیم، بود

گمانی.

بود، بود،

گمانی. چگونه

لمس کردیم

ه یکدیگر را - یکدیگر را با

این

دستها؟

گل سرخ ہیچ کس/۹۳

Night-and-night. - Go
to the eye, the moist one.

*

Go
to the eye,
the moist one -

60Gales.

Gales, from the beginning of time,
whirl of particles, the other,
you
know it, though, we
65read it in the book, was
opinion.

Was, was
opinion. How
did we touch
70each other - each other with
these
hands?

آنجا نوشته بودند نیز، آن را.

کجا؟ ما

۱۵ سکوتی بر آن گذاشتیم،

سوت و کور با زهر، بزرگ،

یک

سکوت

سبز، کاسه برگی،

۱۰ تمثالی از رُستنی پیوسته به آن-

سبز، آری،

پیوسته، آری،

در زیر آسمانی

صنعتگر.

۱۵ از، آری.

رستنی.

آری.

تندباد، چرخِ ذره

ها، آنجا بود

گل سرخ ہیچ کس/۹۵

There was written too, that.

Where? We

75put a silence over it,

stilled with poison, great,

a

green

silence, a sepal, an

80idea of vegetation attached to it -

green, yes,

attached, yes,

under a crafty

sky.

85Of, yes,

vegetation.

Yes.

Gales, whirl of part-

icles, there was

۹۰ وقت وداع، وقتی
تا با سنگ آن را با سنگ بکاویم-
مهماننواز بود،
چاک نخورد. چه قدر
خوشبخت بودیم:

۹۵ دانه‌دانه،
دانه‌دانه و ریش‌ریش، ساقه‌ساقه،
غلیظ:
انگوری و بشاش؛ گلپه‌گونه،
یکنواخت و
۱۰۰ زمخت؛ گمشده، بد-
بو-؛ او، آن
چاک نخورد، آن
پره‌ی چرخان،
مشتاقانه سخن گفت بر دیدگان خشک، پیش از بسته شدنشان.

۱۰۵ پره‌ی چرخان، پره‌ی چرخان.
بود، بود.

گل سرخ ہیچ کس/۹۷

90time left, time
to try it out with the stone - it
was hospitable, it
did not cut in. How
lucky we were:

95Grainy,
grainy and stringy. Stalky,
dense:
grapy and radiant; kidneyish,
flattish and
100lumpy; loose, tang-
led -; he, it
did not cut in, it
spoke,
willingly spoke to dry eyes, before closing them.

105Spoke, spoke.
Was, was.

ما
نمی‌گذاریم برود، بایستد
در میانه، عمارتی
/ / ۰ پرروزنه، و
آمد.

آمد به سوی ما، آمد
به میان ما، پیوسته
آشکارا، پیوسته
/ / ۵ دور در آخرین پوسته
و
دنیا، یک میلی‌بلور،
سر بر می‌کشد، سر بر می‌کشد.

*

سر بر می‌کشد ، سر بر می‌کشد.
/ / ۲۰ آن گاه-

شبها، بر آمیخته. حلقه‌ها،
سبز یا آبی، میدانهای
سرخ:

We
would not let go, stood
in the midst, a
110porous edifice, and
it came.

Came at us, came
through us, patched
invisibly, patched
115away at the last membrane
and
the world, a millicrystal,
shot up, shot up.

*

Shot up, shot up.
120Then -
Nights, demixed. Circles,
green or blue, scarlet
squares: the

دنیا اندوخته‌هایش را می‌گذارد

۱۲۵ / درون بازی با ساعت‌های

نو. - حلقه‌ها،

قرمز یا سیاه، دایره‌های

تابان، نه

گریز سایه،

۱۳۰ / نه

میز اندازه‌گیری، نه

روح دودی صعود نمی‌کند یا نمی‌پیوندد.

صعود نمی‌کند و

نمی‌پیوندد -

۱۳۵ / در گریز جغد، در نزدیکی

خشکیهای سنگی زخم،

در نزدیکی

دستان شتابانمان، در

دیررس‌ترین انکار،

۱۴۰ / در بالای

تیررسی در نزدیکی

گل سرخ ہیچ کس/۱۰۱

world puts its inmost reserves
125into the game with the new
hours. - Circles,
red or black, bright
squares, no
flight shadow,
130no
measuring table, no
smoke soul ascends or joins in.

*

Ascends and
joins in -

135At owl's flight, near
the petrified scabs,
near
our fled hands, in
the latest rejection,
140above
the rifle-range near

۱۰۲ / گل سرخ هیچ کس

دیوار خاک پوش:

آشکار، دیگر

بار:

۱۴۵ / خراشها،

سرودخوانان، در آن وقت،

مزامیر. اد، اد-

رکنی.

این سان

۱۵۰ / معبدهایی هست هنوز.

ستاره‌ای

احتمالا هنوز روشنایی دارد.

هیچ چیز،

هیچ چیز گم نشد.

۱۵۵ / اد-

رکنی.

گل سرخ ہیچ کس/۱۰۳

the buried wall:

visible, once
more: the
145grooves, the

choirs, at that time, the
psalms. Ho, ho-
sannah.

So
150there are temples yet. A
star
probably still has light.
Nothing,
nothing is lost.
155Ho-
sannah.

۱۰۴ / گل سرخ هیچ کس

در گریزِ جغد، اینجا،
گفتگوها، روز خاکستری،
از ردِ یکنواخت آب.

*

۱۶۰ (—روز خاکستری،

از

از ردِ یکنواخت آب—

کشیده درون

اقلیم

با ۱۶۵

ردی

اشتباه‌ناکردنی:

علف،

علف،

۱۷۰ / دونیمه‌ی نوشتاری.

گل سرخ ہیچ کس/۱۰۵

At owl's flight, here,
the conversations, day-grey,
of the water-level traces.

*

160(--day-grey,
of

the water-level traces -

Driven into the
terrain
165with
the unmistakable
track:

Grass,
grass,
170written asunder.)

۱۹ . پیروزی آشیل *Achilles*

در داستان پاتروکلوس *Patroclus*
هیچ کس باقی نمی‌ماند، حتی آشیل
که خود ایزدی بود.
پاتروکلوس همانند او بود؛ آنها می‌پوشیدند
هزراه‌ای همسان را.

همواره در این دوستیها
یکی خدمتگزار دیگری است، یکی کمتر از دیگری است:
سلسله مراتب
همیشه آشکار است، گرچه افسانه‌ها را
/ نمی‌توان باور داشت--

19. The Triumph Of Achilles

In the story of Patroclus
no one survives, not even Achilles
who was nearly a god.
Patroclus resembled him; they wore
the same armor.

Always in these friendships
one serves the other, one is less than the other:
the hierarchy
is always apparant, though the legends
cannot be trusted--

۱۰۸ / گل سرخ هیچ کس

منشأشان پایدار است،

به یکی محول می‌شود.

چه بودند کشتیهای یونانی در آتش

در مقایسه با این خسران؟

۵ / در خیمه‌اش، آشیل

با همهی وجودش گریست

و خدایان دیدند

او مردی است که الآن مرده است، قربانی

بخشی که عشق می‌ورزید،

۲۰ / بخشی که میرا بود.

گل سرخ ہیچ کس/۱۰۹

their source is the survivor,
the one who has been abandoned.

What were the Greek ships on fire
compared to this loss?

15In his tent, Achilles
grieved with his whole being
and the gods saw
he was a man already dead, a victim
of the part that loved,
20the part that was mortal.

..... ۲۰

.....

.....

.....

.....

..... ۵

.....

.....

20. The Trumpet-Part

The Trumpet-Part
deep in the glowing
Text-Void
at Torch-Height,
5in the Time-Hole:

listen in
with your Mouth.

۲۱. آنجا زمین بود

زمین در آنها بود ، و
آنها می‌کنند.

می‌کنند و می‌کنند، و این سان
روزشان ادامه داشت، و شبشان. و خدا را نمی‌ستودند،
هکسی، این سان شنیدند، این همه را می‌خواست،
کسی، این سان شنیدند، از این همه می‌دانست.

آنها می‌کنند و چیز بیشتری نشنیدند؛
عقل پیدا نکردند، هیچ آوازی نپرداختند،
به هیچ زبانی برای خود نیندیشیدند.
/ آنها می‌کنند.

21. There Was Earth

There was Earth in them, and
they dug.

They dug and they dug, and so
their Day went by, and their Night. And they did not praise God,
5who, so they heard, wanted all this,
who, so they heard, knew of all this.

They dug and they heard nothing more;
did not grow wise, invented no Song,
thought up for themselves no Language.
10They dug.

آنجا به سکوتی رسیدند، آنجا به طوفانی رسیدند،

آنجا هر اقیانوسی رسید.

من می‌کنم، تو می‌کنی، و او می‌کند، خزنده

و آوازخوان، آنجا، می‌گوید: آنها می‌کنند.

ه / آی کسی، آی هیچ، آی هیچ کس، آی تو:

به کجا منتهی می‌شود، آن به-هیچ-جا-منتهی؟

آی تو می‌کنی و من می‌کنم، و من به سوی تو می‌کنم،

و بر انگشتمان آن حلقه بر می‌خیزد.

گل سرخ ہیچ کس/۱۱۵

There came a Silence, there came a Storm,
There came every Ocean.

I dig, you dig, and it digs, the Worm,
and the Singing, there, says: They dig.

150 someone, o none, o no one, o you:
Where did it lead to, that nowhere-leading?
O you dig and I dig, and I dig towards you,
and on our finger awakens the Ring.

۲۲. این شامگاه نیز

سرشارتر،
از هنگامی که برف می‌بارد بر این
دریای غوطه‌ور خورشید، خیسیده‌ی خورشید،
شکوفه‌های یخ در این سبدهایی که
به شهر می‌بری.

شن را
در بازگشت در خواست می‌کنی،
برای واپسین
گل سرخ در پس خانه
/ این شامگاه نیز آرزومند است خورده شود
دور از چک‌چک ساعت.

22. This Evening Also

more fully,
since snow fell even on this
sun-drifted, sun-drenched sea,
blossoms the ice in those baskets
5you carry into town.

sand
you demand in return,
for the last
rose back at home
10this evening also wants to be fed
out of the trickling hour.

۲۳. ایستادن در سایه

ایستادن در سایه‌ی
(?) of the Wound's-Mark in the Air.

برای هیچ کس و هیچ کس ایستادن.

ناشناخته،

ه‌برای تو

فقط.

در عوض، آنکه درون است می‌یابد خانه را،

حتی بدونِ

سخن.

23. To Stand in the Shadow

To stand in the Shadow
of the Wound's-Mark in the Air.

For no-one and nothing to Stand.
Unknown,
for you
alone.

With all, that within finds Room,
even without
Speech.

۲۴. دوازده سال

سطری

که باقی ماند، که
راست در آمد: خانه
ات در پاریس— شد
همیش در آمدِ دستانت.

دمیده به آن سوی سه بار،
درخشیده به آن سوی.

.....

24. Twelve Years

The line
that remained, that
became true: . . . your
house in Paris -- become
the alterpiece of your hands.

Breathed through thrice,
shone through thrice.

.....

گنگ می‌کند، کر می‌کند
۰ / در پشت دیدگانمان.
می‌بینم گل زهری را
در همهی رفتار واژه‌ها و شکلها.

برو. بیا.
عشق نامش را لکه‌دار می‌کند: به
۵ / تو خود را نسبت می‌دهد.

گل سرخ ہیچ کس/۱۲۳

It's turning dumb, turning deaf

15behind our eyes.

I see the poison flower

in all manner of words and shapes.

Go. Come.

Love blots out its name: to

20you it ascribes itself.

translated by Michael Hamburger

۲۵. وقتی دراز می‌کشی

وقتی دراز می‌کشی
در آن بستر ژنده،
با هجاهای آبی-کبود، در سایه‌ی مژگان برفی،
ماه‌یخوار از آن سوی رگبارهای
هاندیشه،
می‌آید لغزان، پولادین-
بر او باز می‌شوی.

منقارش زمان را نشانت می‌دهد
در هر ماه- در هر
نواختن-زنگ، با ریسمان قرمز، هزاره‌ای

25. When You Lie

When you lie
in the Bed of lost Flag-Cloth,
with blue-black Syllables, in Snow-Eyelash-Shadow,
the Crane through Thought-
5showers,
comes gliding, steely-
you open for him.

His beak ticks the Hour for you
at every Mouth – at every
10bell-stroke, with red-hot Rope, a Silent-

خاموش را،

نا-تپیدن و تپیدن

یکدیگر را به سوی مرگ سکه می‌زنند،

دلارها، سنتها،

۱۵ / باران سخت در آن سوی روزنه‌هایتان،

در

دومین-شکلها

پرواز می‌کنی آنجا و می‌بندی

درهای دیروز و فردا را- دندانهایی

۲۰ تا ابد فسفوری،

می‌شکفت آن یکی، و می‌شکفت

سینه‌ی دیگری،

به سوی چنگ‌اندازی، در زیر

ضربه‌ها-: بسی زمخت،

۲۵ بسی ژرف

پخش‌وپرا

ماه‌خواری

پرستاره-

بذر.

Millennium,
Un-Pulse and Pulse
mint each other to death,
the Dollars, the Cents,
15rain hard through your Pores,
in
Second-Shapes
you fly there and bar
the Doors Yesterday and Tomorrow – phosphorescent,
20Forever-Teeth,
buds the one, and buds the
other breast,
towards the Grasping, under
the Thrusts –: so thick,
25so deeply
strewn
the starry
Crane-
Seed.

..... ۲۶

.....

.....

.....

.....

..... ۵

.....

.....

.....

26. Whorish Other-When

Whorish other-when. And Eternity
blood-black en-babelled.

Mud-drowned
with your loamy Locks
my Faith.

Two Fingers, hand-far,
row towards a swampy
Vow.

۲۷. با هر اندیشه‌ای

با هر خیالی ره می‌سپردهم
بیرون از جهان: آنجا تو بودی،
نجیبزاده‌ام، بی‌آلایشم، و-
مرا دریافتی.

ه‌چه کسی
می‌گوید که برای ما هر چیزی در گذشت،
که برای ما آنجا روزنه در هم شکست؟
هر چیزی بیدار شد، همه چیز آغاز شد.

27. With Every Thought

With every Thought I went
out of the World: there you were,
you my Gentle One, you my Open One, and –
you received us.

5Who
says that for us everything died,
that for us there the Eye broke?
Everything woke, all things began.

بیکران، خورشیدی شناکنان نزدیک آمد، تابان
۰ / روحی و روحی گماشته، زلال،
آمرانه سکوتی در افکند برای آن
جاده‌ی پیشاپیش.

سبکبار
آغوش خود را گشودی، آرام کردی
۵ / گل سرخ را نَفَسی در اثیر،
و آنچه ابر شد، آیا آن نبود،
شکلی نبود، و بر ایمن آنگاه،
آیا نبود
به‌نیکی یک نام؟

گل سرخ ہیچ کس/۱۳۳

Vast, a Sun came swimming by, bright
10a Soul and a Soul engaged, clear,
masterfully made a silence for it
a path ahead.

Lightly
you opened your Lap, quiet
15rose a Breath in the Aether,
and what became cloud, was it not,
was it not Form, and for us then,
was it not
as good as a Name?

۲۸. با صدا

با صدای موش دشتی
تو جیک زدی،

عقربکی

تیز،

هتو پیراهنم را از پوست بیرون کشیدی،

جامه‌ای،

روی دهانم سراندی،

در میانه‌ام،

به سویت، سایه، ناگوار،

ه / سخن.

28. With the Voice

With the voice of the Field-mouse
You squeak up,

a sharp
Clamp,
5you bite through my Shirt into the Skin,

a Cloth,
you slither over my Mouth,
in the midst of my,
to you, Shadow, burdensome,
10Speech.

۲۹. دستت

دستت پر از ساعتها، به سویم می‌آیی- و من گفتم:
«گیسوانت قهوه‌ای نیست.»
آن را بر آوردی، سبکبار،
بر ترازوی اندوه،
سنگینتر از من بود.

آنان به سویت آمدند بر کشتیهایشان، و آن را بارشان می‌کنند،
آن گاه آن را در بازارهای شهوت به هراج می‌گذارند.
از ژرفنا به من لبخند می‌زنی.
می‌گیریم جلوت از میان کفه‌ای که هنوز سبک است.
/ ۰ می‌گیریم: گیسوانت قهوه‌ای نیست.

29. Your Hand

Your hand full of hours, you came to me – and I said:
'Your hair is not brown.'
You lifted it, lightly,
on to the balance of grief,
it was heavier than I.

They come to you on their ships, and make it their load,
then put it on sale in the markets of lust.
You smile at me from the deep.
I weep at you from the scale that's still light.
I weep: Your hair is not brown.

آنها خیزابهای شور دریا را پیش می‌کشند،
و تو به آنها کف می‌بخشی.
نجوا می‌کنی: «آنها اکنون دنیا را با من می‌انبارند،
و برایت هنوز راه پوکی هستم در قلب!
۵/ می‌گویی: «کارنامه‌ی سالها را کنارت بکش، وقتش است،
که می‌آمدی و مرا می‌بوسیدی.
کارنامه‌ی سالها قهوه‌ای است، گیسوانت قهوه‌ای نیست.

گل سرخ ہیچ کس/۱۳۹

They offer salt-waves of the sea,
and you give them spume.

You whisper: 'They're filling the world with me now,
and for you I'm still a hollow way in the heart!

15You say: 'Lay the leaf-work of years by you, it's time,
that you came here and kissed me.

The leaf-work of years is brown, your hair is not brown.

۳۰. شب کوتاه

شب کوتاه: وقتی
مرا می‌بری به درون، به درون،
بر فراز آنجا،
سه اینچ درد بر فراز
سقف:

سراسر نیم‌تنه‌های پوشیده از شن،
سراسر کمک-یادداشتها،
سراسر، هنوز
می‌خندد
/ با زبان-

30. Little Night

Little Night: when you
take me within, within,
up there,
three Pain-Inches above
5the Floor:

all the Shroud-Coats of Sand,
all the Help-Nots,
all, that still
laughs
10with the Tongue -

۳۱. ماندورا *Mandorla*

در بادام- کدامین در بادام به سر می‌برد؟
هیچ چیز.

هیچ چیز در بادام به سر نمی‌برد.
آنجا آن به سر می‌برد و به سر می‌برد.

در هیچ چیز- چه آنجا به سر می‌برد؟ شهریار
آنجا به سر می‌برد شهریار، شهریار.
آنجا او به سر می‌برد و به سر می‌برد.

گیسوان-یهودی، تو خاکستری نخواهی شد.

31. Mandorla

In the Almond – what dwells in the Almond?

Nothing.

Nothing dwells in the Almond.

There it dwells and dwells.

5In Nothing – what dwells there? The King.

There dwells the King, the King.

There he dwells and dwells.

Jews’-Hair, you’ll not grow grey.

۱۴۴ / گل سرخ هیچ کس

و دیدگانت - کجا دیده‌ات به سر می‌برد؟

۰ / دیده‌ات بر بادام به سر می‌برد.

دیده‌ات، بر هیچ چیز به سر نمی‌برد.

بر شاه به سر می‌برد.

نیز می‌ماند و می‌ماند.

گیسوان - انسانی، تو خاکستری نخواهی شد.

۵ / بادام پوک، آبی - شاهوار.



Gisèle CELAN-LESTRANGE

گل سرخ ہیچ کس/۱۴۵

And your Eye – where does your Eye dwell?

*10*Your Eye dwells on the Almond.

Your Eye, on Nothing it dwells.

It dwells on the King.

So it dwells and dwells.

Human-Hair, you'll not grow grey.

*15*Empty Almond, regally-blue.



۳۲. پرتو شبانه

تابان‌ترین در سراسر گیسوان سوخته‌ی شامگاهم، دوست داشت کسی را:
نزدش صندوقچه‌ای از سبکترین چوب را فرستادم.
خیزابها گردش موج می‌زدند آن سان که پیرامون بستر رؤیایمان در رُم؛
گلاهی سفیدی می‌پوشد آن سان که خود می‌پوشم و زمخت سخن می‌گوید:
حرف می‌زند آن سان که من حرف می‌زنم هنگامی که به قلبها اجازه‌ی ورود می‌دهم.
آوازی فرانسوی را در وصف عشق می‌شناسد، آن را در پاییز می‌خواندم
هنگامی که مانند گردشگری در لیتلند *Lateland* توقف کردم و نامه‌هایم را برای صبحگاه نوشتم.

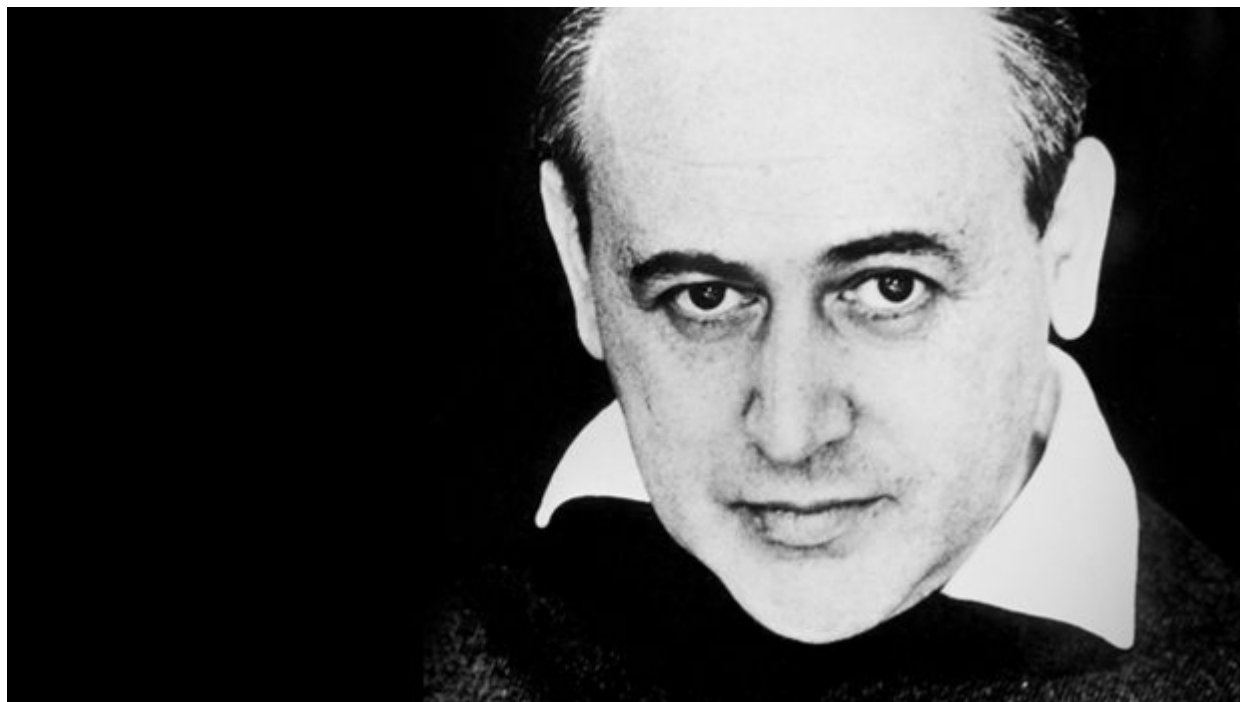
قایقی شگرف است آن صندوقچه‌ی تراش خورده در هیماه‌زار احساسها.
من نیز در فرو-رگخون *downbloodstream* شناورم، هنوز شادابتر از دیده‌ات.
• اکنون تو جوانی هستی مانند پرنده‌ای که می‌افتد مرده در برف مارس،

32. Night Ray

Most brightly of all burned the hair of my evening loved one:
to her I send the coffin of lightest wood.
Waves billow round it as round the bed of our dream in Rome;
it wears a white wig as I do and speaks hoarsely:
5it talks as I do when I grant admittance to hearts.
It knows a French song about love, I sang it in autumn
when I stopped as a tourist in Lateland and wrote my letters to morning.

A fine boat is that coffin carved in the coppice of feelings.
I too drift in it downbloodstream, younger still than your eye.
10Now you are young as a bird dropped dead in March snow,

اکنون نازدم می‌آید، آواز عاشقانه‌ی فرانسوی‌اش برایت می‌خواند.
تو سبکی: خواهی خفت میان بهارم تا تمام شود.
من سبکترم:
رویاروی بیگانگان آواز می‌خوانم.



گل سرخ هیچ کس/۱۴۹

now it comes to you, sings you its love song from France.
You are light: you will sleep through my spring till it's over.
I am lighter:
in front of strangers I sing.



Gisèle CELAN-LESTRANGE
(1927-1991)

۳۳. آی ریشه‌ی کوتاه رؤیا

آی ریشه‌ی کوتاه رؤیا
جای مرا اینک گرفتی
خونم را کشیدی،
نه دیگر بار بر کسی آشکار،
هبا سرشت مرگ.

خم کن چهره‌ای را
که آنجا شاید بگوید، از زمین،
از شوق، از
چیزهایی با دیدگان، حتی
ه / اینک، جایی که مرا نابینا می‌خوانی،

33. O Little Root of a Dream

0 little root of a dream
you hold me here
undermined by blood,
no longer visible to anyone,
5property of death.

Curve a face
that there may be speech, of earth,
of ardor, of
things with eyes, even
10here, where you read me blind,

حتی
اینجا،
جایی که تو
مرا انکار می‌کنی،
ه / با نامه‌ای.



Nelly Sachs

گل سرخ هیچ کس/۱۵۳

even
here,
where you
refute me,
to the letter.

translated by Heather McHugh and Nikolai Popov



۳۴. در طرف راستم

در طرف راستم - چه کسی است؟ زنی مرده.
و تو، در طرف چپم، تو؟

داسهای سرگردان در اعلی -
مکان بهشتی
خودشان را در می آورند به شکل ماه - پرستوهای
خاکستری - سفید، کنار هم،
چابک - ستارگان،

اینجا سر می کشم
و فرو می ریزم خاکستردانی را
° / بر تو،
در تو.

34. On my Right

On my Right – who? The Death-Woman.
And you, on my Left, you?

The Wandering-Sickles in extra-
heavenly Place
5mime themselves grey-white
Moon-Swallows, together,
Star-Swifts,

I plunge there
and pour an Urnful
10down onto you,
in you.

۳۵. تنها هنگامی که

تنها هنگامی که
مانند سایه‌ای شما را لمس می‌کنم،
باور خواهی کرد
دهانم را،

ه‌آن بر می‌آید با چیزهای
دیرباب بر فراز آنجا
در اطراف
بارگاههای زمان،

35. Only When

Only when
as a Shade I touch you,
will you believe my
Mouth,

5that climbs with Late-
Minded things up there
around the
Time-Courts,

۱۵۸ / گل سرخ هیچ کس

می آیی به سوی میزبان

۰ / دوکاره در میان

فرشته‌ها،

ستارگان

خموش و خشمناک.



گل سرخ ہیچ کس/۱۵۹

you come to the Host
10of the Twice-Using among
the Angels,

Silence-Enraged
Stars.





۳۶. مزموور

هیچ کس دوباره ما را از گل ولای نخواهد سرشت،
هیچ کس غبارمان را بر نمی‌انگیزد.
هیچ کس.

درود بر تو باد، ای هیچ کس.

هبه عشق تو

خواهیم شکفت.

روانه‌ایم

به سوی تو.

36. Psalm

No-man kneads us again out of Earth and Loam,
no-man spirits our Dust.
No-man.

Praise to you, No-man.
5For love of you
we will flower.
Moving
towards you.

هیچ چیزی

ه / که نبودیم، هستیم، باید

الآن بشکوفیم ما:

هیچ چیز-،

گل سرخ هیچ کس.

با

ه / روح تابان مادگی‌مان،

پاره-بهشت نرینگی‌مان،

جام گل قرمزمان

با آن کلام ارغوانی که سر می‌دهیم

بر فراز، آه بر

ه / فراز خار.

گل سرخ ہیچ کس/۱۶۳

A Nothing

10we were, we are, we shall
be still, flowering:
the Nothing-, the
No-man's-rose.

With

15our Pistil soul-bright,
our Stamen heaven-torn,
our Corolla red
with the Violet-Word that we sang
over, O over
20the thorn.

..... ۳۷

.....

.....

.....

.....

..... ۵

37. Stuttered-Over-Again World

Stuttered-over-again World,
where I shall have been
a Guest, a Name,
sweated down from the Wall,
5that a Wound licks up.

۳۸. چراغ پیه‌سوز

راهبها با انگشتان پشمالو کتابها را گشودند: سپتامبر.
اکنون جاسون *Jason* با برف دانه‌ی تازه جوانه زده را سخت می‌کوبد.
جنگل به شما گردن‌بندی از دستها می‌دهد. پس تو مرده قدم می‌زنی بر رسن.
به گیسوانت آبی تیره تری می‌رسد، من از عشق سخن می‌گویم.
صدفها را می‌گویم و ابرهای روشن، و قایقی در باران می‌شکفد.
نریانی کوچک می‌تازد در سراسر انگشتان برگ‌مانند—
پلشت دروازه از هم می‌گشاید، آواز می‌خوانم:
چگونه اینجا زندگی می‌کردیم؟

38. Tallow Lamp

The monks with hairy fingers opened the book: September.
Now Jason pelts with snow the newly sprouting grain.
The forest gave you a necklace of hands. So dead you walk the rope.
To your hair a darker blue is imparted; I speak of love.
5Shells I speak and light clouds, and a boat buds in the rain.
A little stallion gallops across the leafing fingers--
Black the gate leaps open, I sing:
How did we live here?

(from Mohn und Gedachtnis by Paul Celan, trans. by Michael Hamburger)

۳۹. تنبیری * *Tenebrae*

ما نزدیکیم، خداوندگارا،
نزدیک و در دسترس.

الآن دست خورده، خداوندگارا،
خراشیده و خراشان گویی
هپیکر هر یک از ماست
پیکر تو، خداوندگارا.

دعا کن، خداوندگارا،
دعا کن بر ایمان،
ما نزدیکیم.

* تنبیری *Tenebrae*. آیین نماز صبحگاهی نزد کاتولیکها.

39. Tenebrae

We are near, Lord,
near and at hand.

Handled already, Lord,
clawed and clawing as though
5the body of each of us were
your body, Lord.

Pray, Lord,
pray to us,
we are near.

۰ / بدقواره از باد به آنجا رفتیم،
رفتیم آنجا تا خم شویم
بر گودال و آبرو.

برای سیراب شدن به آنجا رفتیم، خداوندگار ا.

خون بود، آنچه
۵ / تو افشاندی، خداوندگار ا.

می درخشید.

تصویرت را درون دیدگانمان می افکند، خداوندگار ا.
دیدگان و دهانمان گشاده و پوک اند، خداوندگار ا.

نوشیده ایم، خداوندگار ا.
۶ / خون و تصویری را که در خون بود، خداوندگار ا.

دعا کن، خداوندگار ا.
ما نزدیکیم.

گل سرخ ہیچ کس/۱۹۱

10Wind-awry we went there,
went there to bend
over hollow and ditch.

To be watered we went there, Lord.

It was blood, it was
15what you shed, Lord.

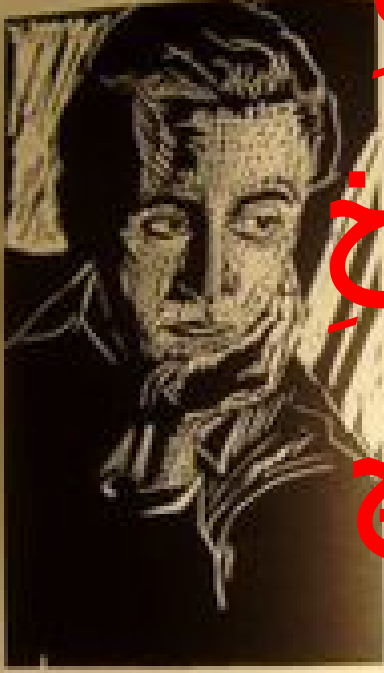
It gleamed.

It cast your image into our eyes, Lord.
Our eyes and our mouths are open and empty, Lord.

We have drunk, Lord.
20The blood and the image that was in the blood, Lord.

Pray, Lord.
We are near.

گل سرخ ہیچ کس



گل
سرخ
ہیچ
کس



شاہور احمدی
پ

گل سرخ هیچ کس

شادی‌جان امروز ، چه شوم
به خدا، خانه‌ی کفترانم خراب شد.
بالینم کلوخی سرد است. چه کنم؟
پهلویم را مویه‌ی پوشالها بریده است.
ه‌آهوی کهرت را باز خواهی گرداند.
سینه‌ی بی‌بار و تشنه‌ام به کمرگاهش خواهد رسید.
کاکلم را می‌بوید و گاری گلسرخها را خواهد شناخت.
دلزده اما پوزخندان کنارم خواهد ایستاد.
سکه‌هایم دوباره بر خاک پوک خواهند ریخت.
ه / کوره‌راهی پیشاپسم آمد که درناها
بارها شکافهایش را به هم دوختند

آن گاه خوشدست فرو می‌نشینم. همان چاهی را
خواهم دید که هر بهار آنجا ستاره‌ای
کمین می‌کرد و سینه‌ی تازه‌ی دختر بچه‌ی ای را می‌زد.
۱۵ / من بیش و کم چارده ترانه برای هر دل‌بندی پرداخته‌ام.
دو صورت حلبی تا صبح به هم نوک می‌زدند
در برکه‌ای قطبی. و آخر سر هنگامی که کله‌ام را
از غبار کاروانی شاد می‌ستردم
میان ابریشم‌های مرده بر کودزار گرم فرو آمدند.
۲۰ / دوست داشتم حتی شب‌ی دنبالم کرده باشد، بادی
همدوش مترسکی، پرنده‌ای سوخته
همراز درویشی لاابالی. و سنگ‌چینم را بکوبد.
کاش آفتابی بود و پوستم را می‌سوزاند
و سیمایم از دشنام سنگین بود.
۲۵ / می‌دانم یکبار بر زمین خواهم افتاد
و شادی‌جان، لول و میخکوب خواهم نگریست.
بگذار چتر حصیری‌ات را ببافم تا در پسینگاه بارانی‌اش
قایم شوی، گرچه دسته‌ی استخوانی‌اش در پنجه‌ی سردت خواهد شکست.
آن گاه خسته و کم‌حوصله سرویال آهوی نابینایت را دست خواهی کشید
۳۰ / و شبی دیگر می‌دانی چه سان نرم‌نرم او را
در زره‌های پریواریت بی‌پوشانی.

آن گاه غضبناک تا نیمه‌شب به دکل‌های خاکستراندود ایفل خواهی اندیشید.
بر جزغاله‌ی آهوان زیر ورسک ستاره و خزه خواهی نشاند.
خرینجه‌های مجسمه‌ی آزادی را خواهی فشرد.
۳۵ بال‌بال کوبیدنهای سگهای گشنه را بر سایه‌های اقیانوس به جا می‌آوری
و خواهی اندیشید به سامان و سنگین:
آهوی کوهی بی‌پار در دشت چگونه دودا؟
راه را بلد نیستم. پایین‌دست گوشه‌ای کز کرده‌ام
در ابریشمهای موج و فضله‌ی ستارگان، تا صبح بیاید.
۴۰ می‌دانم شادی‌جان، آهوی مهربان و سر به زیرت
پیشانی غمناکم را خواهد بوسید. نگران
این شب عیدی، نیمه‌خواب
بر گرده‌ی تر و ماهش خالی خواهم کاشت.
باز غمناک به چاهی دل‌پیر خواهم اندیشید.
۴۵ آیا در پیش با آن دوازده، نه، چارده دختر بچه
بی‌رودر و اسی بازیگوشی خواهم کرد؟
پشت دستت را خواهم گزید تا راست بگویی.
موزیانه بر نافه‌ای گچی سر سودم
بر گلزار بی‌جان فرشته‌ای، شادی‌جان.
۵۰ چه تلخ بهاری در سینه‌ام بار انداخته است.
با سایه‌ات نمی‌دانم کنار گرگ و میش بیمناک

سرد و خاموش درویشانه خواهم لرزید.
و زهراب بر پیشانی و پلکهایم خواهد بارید.
اما زودتر خواهم رفت بی چشم‌ورو و بینوا.
هه آرزویم کاسه‌ای آب است گوشه‌ی راه.

این صدا چگونه است که از میدانگاه آفریدگان خدا بر می‌آید.
همهمه‌های گرم گاهی پاره می‌شوند.
در هوا می‌غلتنند و کتفم را می‌اندازند.
چرا همه زنانه و بچگانه‌اند؟
هه آیا می‌توان به هیچ کدام سکه‌ای آویخت؟
هر سکه‌ای را من با شادی از خاکه‌ی شر می‌زدایم.
شاید روزی از دور این پاتوق را دیده باشم
-تق تق کوبنده‌ی پاشنه‌هایی که زن
یا مردی زنده را بر آسفالت خسته راه می‌برند.
هه آن گاه ارغوان در گیسو و سینه‌شان خواهد بارید.
آنها در میان سکوه‌ای پاییزی، درخت سرو را گیر خواهند آوردند.

سر بر آرنج، سوسوی غصه را آهو می‌بوید
و دستمالی می‌کند. یگانه همسرمان گویی
همگوه‌ر قلعه‌ای است که بر راه‌پله‌ها

۷۰ و پستوهایش می‌شود چشم بست.
خویشاوند اسبی است با پاهای خپل که درشک‌اش را
شبانه، پول دادیم به نگهبان سرشکسته
نشانند میان سنگریزه‌هایی که
بهارها، هم گل می‌دادند و هم پرنده می‌شدند.

۷۵ شاعر سراسیمه راه را بلد است. آنجا
بارها سر پا ایستاد و دیگران را پایید.
از شادمانی می‌توانستند بال در آوردند، هم دوستانی
که با سیمای خود مهربانانه شعری بر می‌خواندند
هم کره‌الافی که به رنگ ماه بود و خشم
۸۰ هیچ وقت چنته‌اش را بر نیاشفته بود.
آفریدگان خدا پشت به پیکرم، بی‌آزار و تمیز
انگشتان استخوان آزادی را می‌مالیدند.
بخت نگونساری با لبخندی خواهد آمد.
تغاله‌ی دلم را زیر پایم می‌مالم.
۸۵ بهار سبکبارانه شانه‌هایم را فوت کرد.
آری، چه خوب، آفریدگان را پشت سر گذاشتم.
و بر آن نیمکت سنگی آرزو داشتم بی‌سایه‌ی آن دیگری
کهکشان یال و کوپالم را گاه و پولک بی‌پوشاند.

می‌دانم دیگر هیچ فرشته‌ای امان نخواهد داد
۹۰ شادی جان، چه شوم تا گرمای سبدی را در آغوش بگیرم.
سایه‌ام کز کرده با چشمان زمردین کنار چاه
پوشیده در تراشهی آفتاب و زباله‌ها
سالیان سال نخواهم پوسید. گندابها
پری‌رویان را خواهند زایید. پیشانی‌ام خواهد شکست. اسب
۹۵ دلکی خرفت خواهد شد، سر به مجسمه‌ی آزادی سپرده است.
بارها بار، بشکته‌های خاک ما را تا دکلهای ایفل برده است.
دلبندم، خمیر پلاسیده‌ات در بهشت چه خواهد شد؟
کاش فرشتگان چشمان درنده‌ام را به هیچ بگیرند
و آوازشان گیجگاهم را از روشنایی گل ترد شادی به دور دستها نیندازند.
۱۰۰ نمی‌شود زیر پایم را سفت کنم.
بر دره‌ای که سالها سال پیش مرده است
آن که سرزنده است با کُرک ستارگان راهمان را بسته است.
روزی چشمان بی‌خواب او را در میان شبانان پرستیدم.
پلنگ گونه‌های او را خراشیده بود و ماه سوزاند.
۱۰۵ می‌دانست که لبه‌ی چاه فرو ریخته است و کفتران
ناشناخته و گنده-دلبران را پا می‌اندازند.
شادی جان، چه شوم، ماه تمام پوسید.
آن که پوستین پلنگ در بر داشت، با پنجه‌ای

بر تاج بهار کوبید. آهو دلجویانه بر سینه‌ام گریست.
۱۱۰ / کره‌الاغ کهر بر استخوان آسمان جیغ کشید.
آه، آی دوستان پیرم، من نیز سنگواره‌ی پارسای شما را
در شهرهای خدا می‌پرستم.
نسیم همچنان نرم‌نرمک سایه‌روشن خنک را می‌مالد
و سگ سفید با سوت‌های چمنزار بازیگوشی خواهد کرد.
۱۱۵ / می‌توانستم پاس اول شب با چشمان دریده اینجا
جا خوش کنم و به برجک نگهبان بیندیشم.
با اردنگی چارم کوزه‌ی هوا را هاج‌وواج به خاک می‌سپارم.
لبخند آهوان قیرگون و دوده‌ی گل شادی‌ام، پروردگارا
حتی کنار دکله‌ها و چترها
۱۲۰ / و ساعت بزرگ کاخ به کاری نخواهند آمد.
بیا به غارهای پنهان آسمان پناه ببریم.

گل سرخ هیچ کسر

من موار

اینگه برگ

باخمن

Ingeborg

Bachmann

1926 - 1973

Ingeborg Bachmann

مزمور

۱

سایه‌ی میوه از سر دیوارها فرو می‌ریزد،
مهتاب خانه‌ها را در سفیدی خود می‌شوید، و خاکستر دهانه‌های
خاموش آتشفشان را باد دریایی می‌برد.

در آغوش جوانان قشنگ
ساحلها در خوابند.
هیكلت معدن را به یاد می‌آورد،
الآن به سویم خم می‌شود،
وقتی کشتیها
خودشان را از ساحل در می‌آورند و صلیب

Psalm

1

Shadow fruit is falling from the walls,
moonlight bathes the house in white, and the ash
of extinct craters is borne in by the sea winnd.

In the embrace of handsome youths
the coasts are sleeping.
Your flesh remembers mine,
it was already inclined to me,
when the ships
loosened themselves from shore and the cross

۰ / بار میرایمان
به تماشای دکل آرایبی می ایستد.

اکنون جایگاههای اعدام خالی اند،
آنها جستجو می کنند اما نمی توانند بیابندمان.

۲

وقتی از روی مرده بر می خیزی،
۵ / وقتی از روی مرده بر می خیزم،
هیچ سنگی را مقابل دروازه نمی نشانند،
هیچ قابقی بر دریا نخواهد آرمید.

فردا بشکه ها خواهند غلتید
به طرف خیزابهای روز شنبه،
۲۰ بر تخته کفشهای تدهین یافته

به طرف ساحل می آییم ، می شویم
انگورها را و می نشانیم
بروبار را درون شراب،
فردا، بر ساحل.

گل سرخ ہیچ کس/۲۰۵

10of our mortal burden
kept watch in the rigging.

Now the execution sites are empty,
they search but cannot find us.

2

When you rise from the dead,
15when I rise fromt the dead,
no stone will lie before the gate,
no boat will rest on the sea.

Tomorrow the casks will roll
toward Sunday waves,
20we come on anointed

soles to the shore, wash
the grapes and stamp
the harvest into wine,
tomorrow, on the shore.

۲۵ وقتی از روی مرده بر می‌خیزی،
وقتی از روی مرده بر می‌خیزم،
مرد حلقه‌آویز را بر دروازه خواهند آویخت،
پتک درون دریا فرو می‌رود.

۳

روزی جشنواره باید فرا رسد!
۳۰ آنتونی مقدس *Saint Anthony*، تو که رنج کشیده‌ای،
لئوناردو مقدس *Saint Leonard*، تو که رنج کشیده‌ای،
ویتئوس مقدس *Saint Vitus*، تو که رنج کشیده‌ای.

راهی بساز برای نیایشگران، راهی بساز برای پرستشگران،
خانه‌ای برای موسیقی و سرخوشی!
۳۵ تن در دادیم به آسانخواهی،
با زنجره‌های همسرا آواز می‌خوانیم،
می‌خوریم و می‌نوشیم،
گربه‌های نزار
خود را به میزمان می‌مالند،

25When you rise from the dead,
when I rise from the dead,
the hangman will hang at the gate,
the hammer will sink into the sea.

3

One day the feast must come!
30Saint Anthony, you who have suffered,
Saint Leonard, you who have suffered,
Saint Vitus, you who have suffered.

Make way for our prayers, way fro the worshippers,
room for music and joy!

35We have learned simplicity,
we sing in the choir of cicadas,
we eat and drink,
the lean cats
rub against our table,

۴۰ تا شامگاه که عشاء ربانی *mass* آغاز می‌شود
دستهایت را نگه می‌دارم
با دیدگانم،
و قلبی آرام، شجاع
آرزوهایش را تبارت می‌کند.

۴۵ عسل و آجیل برای بچه‌ها،
تورهای پر بار برای ماهیگیران،
حاصلخیزی برای باغها،
ماه برای کوه آتشفشان، برای کوه آتشفشان!

اخگرهایمان بر کرانه‌ها می‌چهند،
۵۰ بر فرازگاه، آتش‌بازیهای شبانه می‌دمند بر
دُمهای خود، راهپیمایان بر الوارهای
تاریک غوطه‌ورند و زمان را
به دنیای کهن می‌سپارند،
به مارمولکهای سخت‌رو،
۵۵ به گیاه گُشتخوار،

گل سرخ ہیچ کس/۲۰۹

40until evening mass begins
I hold your hand
with my eyes,
and a quiet, brave heart
sacrifices its wishes to you

45Honey and nuts for the children,
teeming nets for the fishermen,
fertility for the gardens,
moon for the volcano, moon for the volcano!

Our sparks leapt over the borders,
50above the night fireworks fanned their
tails, the procession
floats away on dark rafts and gives
time to the primeval world,
to the plodding lizards,
55to the carnivorous plant,

به ماهی تبار،
به باده‌گساران باد و آزمندی
کوهسار آنجا که ستاره‌ای پارسا
راهش را گم می‌کند، با سیمایشان برخورد می‌کند
و درون غبار محو می‌شود.

بر پا خیزید، شما ای مقدسان نابگرد.
بگویید قاره را که حفره‌های آتشفشان نمی‌آرامند!
رش مقدس *Saint Roch*، تو که درد کشیده‌ای،
آه تو که درد کشیده‌ای، فرانسیس مقدس *Saint Francis*.

۴

وقتی کسی رخت بر می‌بندد باید کلاهش را بیندازد،
پر از صدفهایی که تابستانی را
به گردآوری آنها در دریا گذرانند،
و با موهایش در باد شراع می‌کشد،
باید میز را پرت کند،
و دل‌بندش را واگذارد، در دریا،

to the feverish fish,
to the orgies of wind and the lust
of mountains where a pious
star loses its way, collides with their face
60and dissolves into dust.

Stand firm, you foolish saints.
Tell the mainland the craters aren't resting!
Saint Roch, you who have suffered,
oh you who have suffered, Saint Francis.

4

65When someone departs he must throw his hat,
filled with the mussels he spent the summer
gathering, in the sea
and sail off with his hair in the wind,
he must hurl the table,
70set for his love, in the sea,

باید از شراب،
لیوانش را لبریز کند، و بریزد درون دریا.
باید نانش را به ماهی بدهد
و جرعه‌ای از خورش را با دریا در آمیزد،
۷۵ باید چاقویش را ژرف درون امواج بکشد
و کفشهایش را غرق کند،
قلب، لنگر و صلیب،
و با گیسوانش در باد شرع بکشد.
آن گاه باز خواهد گشت.
۱۰ چه وقت؟
نپرس.

۵

آتشی هست زیر زمین،
و آتش بی‌غش.

آتشی هست زیر زمین،
۱۵ و صخره‌ای گداخته.

گل سرخ ہیچ کس/۲۱۳

he must pour the wine,
left in his glass, into the sea,
he must give his bread to the fish
and mix a dropp of his blood with the sea,
75he must drive his knife deep into the waves
and sink his shoes,
heart, anchor and cross,
and sail off with his hair in the wind.
Then he will return.
80When?
Do not ask.

5

There is fire under the earth,
and the fire is pure.

There is fire under the eart
85and molten rock.

۲۱۴/ گل سرخ هیچ کس

عذابی هست زیر زمین،
درون ما جاری خواهد شد.

عذابی هست زیر زمین،
استخوانهایمان را می‌جود.

و آتشی شگرف دارد می‌رسد،
عذابی دارد بر زمین می‌رسد.

ما گواه خواهیم بود.



گل سرخ هیچ کس/۲۱۵

There is a torrent under the earth,
it will stream into us.

There is a torrent under the earth.
it will scorch our bones.

90A great fire is coming,
a torrent is coming over the earth.

We shall be witnesses.



گل سرخ هیچ کسر

جادہ جانی نیرنہای کالبد و تار یک روشنائی

شاپورا احمدی

جابه‌جایی نیمرخ‌های کالبد و تاریخ‌روشنایی

شبانہ بر لب رود می‌گیریم
شبانہ بر رود می‌مالم.
حتی اگر در خانہ‌ای کمرنگ آنجا کہ خورشید
بر آخرین سنگفرش‌های زمین تباہ می‌شود
۵ تازه آفرینش خالکی کبود بر صورتی تکیده بی‌آغاز
سر در میان آرنج‌هایی کبود می‌گذارم و می‌زارم.
من خاموشی را دوست دارم:
خاموشی زمین
هنگامی کہ ماه رویش می‌سرد
۱۰ و خانہ‌های کاهگلی آتیش می‌گیرند
و در نیمرخ‌های تکیده و سنگی

با رگه‌های طلا و سبزه
چشمها فرو می‌روند-
خاموشی پرنده‌ای هیز
۱۵ هنگامی که سینه‌ی دریاچه‌ای از لجن و سیمان
را می‌خراشد-
خاموشی برجی خلوت
که یواش یواش
مرد عاشق را پخم و رؤیابین کرده است-
۲۰ خاموشی آسمانی پاره
که در حیاط پنهان
درختی رقصان از پرندگان مرده می‌سازد
و پله‌ها را می‌چزاند-
خاموشی تن‌های صدساله‌ی ما
۲۵ که به‌تازگی دود و سیمان و گل سرخ شده‌اند
سیمانی که در دود
با گلی سرخ ور می‌رود.
من این تن را می‌ستایم
سیمایی الکی‌خوش
۳۰ با چشمانی افروخته.
و در حلقه‌اش آرمیده‌ایم.

بانگی چنین
پیکری است جری
که خم و چم ابر را می‌درد
۳۵ و از سینه‌اش
شاخ و برگ شکسته
بار می‌گیرد
و چند کلاغ تیز
و تکه‌هایی از آسمان
۴۰ بر کوپالش می‌نشینند.
بی‌شک خرسنگ‌های زمخت رودخانه
از آغاز برای همین خشمناک بودند
و بر یک پهلو
در سایه‌روشنی بکر و جوشان
۴۵ یک لحظه به صورت جنینی کور می‌غلتند.
من ستاره‌ی کور این نیمرخ را
سر پا می‌ایستم و می‌بویم.
و فرشته‌ای شبکار
با تنپوشی از پوست سوخته‌ی آهو
۵۰ یواشکی به دو سوی خود نگرست

اندکی تاریکی میرا را حس کرد.
آه، گلی این چنین را می‌پرستم.
در قفس پوسیده
در تاروپود سبد هیکل خودم
۵۵ بلبلی سر می‌جنباند.
مارپیچ کوتاهم
آغاز و انجامی ندارد
گرچه گاهی به هم می‌رسد
و لبخندم می‌آویزد.
۶۰ پروردگارا، روزی یگانه
آخر خاکریز تاریک فرو می‌ریزد.
پوره‌ی گلبوته‌هایش را می‌بویم.
تیغه‌های زمان و پنجه‌های گلدار
هیکل ما را می‌سابند.
۶۵ آن‌گاه با چهره‌ای تیز
سوراخ‌های کور و گل‌های سوخته
و آشغال‌دانی‌های پکیده را می‌پایم.
آسمان را سوراخ کرده است روز
تا زیر پا له شود
۷۰ و دوده‌ای استوار بر سر آن بگیرم

بر لبه‌ی گرم جویی فراخ
که در خاکستر ستارگان پنهان می‌شود.
اکنون می‌خواهم بلبلهای جزغاله‌ی
صخره‌ای را سفت بگیرم
۱۵ که خرمهره‌های
شاد و گرم آن را
در جنگ ظهر
به دماغ کودکانه‌ی خود
کشیده بودم
۱۰ صخره‌ای که تا دیروز
زبان بلد نبود.
ما با رودهایی بودیم که زبان بلد نبودند
باغهایی بر دامنه‌های زهری
پلهایی که سگهای مرده را در زیرشان می‌ریختند
۱۵ (من به عمارت بزرگ سگهای هار
در کودکی گوش خوابانده بودم.)
و روباههای گرمسیری در لوله‌های خاکی سوت می‌زدند.
و خاک سیاهی است این نیمرخ
که در یک سوی جهان گل و خنده می‌شود.

۹۰ در گوشه و کناری کدر
دنجگاهی هست بی‌روز و آسمان.
چند کلاغ آنجا عشق می‌کنند.
حدس زدم زیبایی بر شانه‌هایم افتاده است
آینه‌ای سنگی
۹۵ پیکری خوشبو بر آبی سیمانی
گیسوئی به یک سو.
همه چیز آماده است تا خود را ببرم.
با کمی کلمه‌ی عامیانه
به تنگنای لجه‌ای
۱۰۰ تن خواهم سود:
سایه‌ای یکه و گل‌نشان
با تاجی چندتکه
که روشنایی را می‌سوزاند،
کالبدی دلگیر
۱۰۵ که خانه‌ای کمرنگ و کوتاه را
بی‌سقف و صندلی و جارو
از اقیانوسی آهنین تراشیده است
تا بر لبه‌ی آن یکباره با نیمرخهای نابجا
به روزی تاریک و بی‌سروته در پشت سر بنگرد

۱۱۰ به آنچه رود گاهی با خود می‌آورد: شاعر، کفبین، پرنده‌باز، نسناس.

آذر ۱۳۸۴



به همین قلم / شعر

۱. ویرانشهر
یکم. شوخیهای ناگوار
دوم. متنها
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۶۱-۶۶ (و ۶۸)
۲. پادشاهنامه
یکم. دیباچه: آب و گل عشق
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۶۷-۷۶ گردانی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای
یکم. آن پاره‌ی دیگر
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۷۷-۷۸ و کبود
۴. کجنوشتار
یکم. زندگی نابجای هنرمند
دوم. تنه‌پته‌نگاری
سوم. واپسینشمار
۷۹-۸۰
۵. در حاشیه‌ی متن
یکم. خانه‌ی عنکبوت
دوم. دستنویس غیب‌بین
۸۱-۸۲ الف

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه
۶۱-۱۵

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو
۹۰

به همین قلم / برگردان

۱۳. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۱۱ و ۱۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۴. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۱۱

۱۵. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۱۱

۱۶. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۱۷. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۱۹

۱۸. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۱۹

۱۹. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۰. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۲۱. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۲. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۳. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

۲۴. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا

آذر و دی ۹۰

۲۵. دوپیکر اسیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف

بهمن ۹۰

۲۶. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان

فروردین ۹۱

۲۷. گل سرخ هیچ کس پل سلان

اردیبهشت و خرداد ۹۱

۲۸. جامه درانی گاسپارا استامپا

خرداد ۹۱



گل سرخ ہیچ کسر



گل سرخ هیچ کسر

In The Storm Of Roses

Wherever we turn in the storm of roses,
the night is lit up by thorns, and the thunder
of leaves, once so quiet within the bushes,
rumbling at our heels.

در طوفان گل سرخ به هر جا که برگردیم
شب را خارزار بر می افروزد و تندر برگها
یکباره بس آرام در میان بوته ها
کنار پاشنه ی پایمان می غرد.

اینکه برگ
باخمن